

تحلیلی از اوضاع جاری

سرمقاله

حاکمیت - مردم - جنبش

در زمان و شرایط فعلی در کشور، منطقه و جهان شرایط جدیدی حاکم شده است که این شرایط جدید، می‌طلبد تا در ادامه تحلیل‌های اوضاع جاری گذشته در عرصه داخل کشور اعم از حاکمیت و جنبش و مردم به تحلیل اوضاع جدید منطقه و جهانی بپردازیم. عمده محورهای تغییر یافته داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی در شرایط حال و حاضر عبارتند از:

۱ - در عرصه داخلی، حاکمیت مطلقه فقهاتی به موازات نزدیک شدن روز ۲۴ خرداد (که روز انتخابات جهت تکوین دو نهاد مهم اجرائی کشور که شامل دولت یازدهم و شوراهای محلی می‌باشد) با عنایت به اینکه این دو نهاد در عرصه اجرائی کشور از بعد از حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۴ سال گذشته جزو نهادهای قدرت می‌باشند.

ادامه در صفحه ۲

سلسله تفاسیر قرآن شناسی - قسمت اول

سوره علق تبیین نو از جهان نو

۱ - وحی و جهان:

اگر بخواهیم هدف و فلسفه رسالت انبیاء ابراهیمی را^۱ به صورت مختصر مطرح کنیم؛ «تمامی انبیاء آمدند تا تبیین جدید از جهان، جامعه، انسان و تاریخ بر پایه توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحید ملکیت - الله خدای واحد حاکم بر هستی - برای بشریت عرضه کنند. البته «ریشه تبیینی» هر کدام از این پیامبران که از جهان و جامعه و انسان و تاریخ حول کانون الله ارائه می‌دادند در سطح تجربه باطنی خود آن پیام آور بود که این تجربه وجودی و باطنی را در کانتکس کلمه «وحی» مطرح می‌کردند،

ادامه در صفحه ۱۷

۱. از قرن ۱۲ قبل از میلاد که ابراهیم در شهر اور و بابل بعثت کرد تا شش قرن بعد از میلاد که محمد در مکه مبعوث گردید، مدت ۱۸ قرن فاصله بوده است.

مبانی تئوری سوسیالیسم علمی از نظر ما

سوسیال دموکراسی

قسمت ۳۱ (پایان)

۴ - سوسیالیسم و سرمایه‌داری: با توجه به اینکه یکی مبانی و پایه‌های مهم سوسیالیسم اجتماعی بر عکس سوسیالیسم اشتراکی اجتماعی کردن حکومت بر پایه نهادهای اجتماعی و سیاسی و مدنی که در راس آن‌ها شوراها می‌باشد، است که البته خود این هم در گرو تولید و توزیع و خدمات و مصرف اجتماعی است، چراکه تا زمانی که هسته اجتماع تشکیل نگردد تنها با تکیه بر زندگی جمعی انسانها نمی‌توان اقدام به ساختار و نهادسازی اجتماعی کرد، توضیح اینکه اجتماع انسان به عنوان یک پدیده تاریخی یک پروسس می‌باشد که این پروسس دارای فرآیندهای مختلفی بوده است که به موازات پیچیده شدن این پروسس فرآیندهای مختلف اجتماع انسانی در بستر تکامل اجتماعی تا آخرین منزل نهائی شکل می‌گیرد چراکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم اجتماع انسانی به عنوان یک پدیده تاریخی علاوه بر اینکه دارای وجودی مستقل از افراد جامعه می‌باشد،

ادامه در صفحه ۱۰

مبانی تئوریک فلسفی اندیشه ما

خدا در اندیشه ما - قسمت اول

مقدمه:

- ۱ - آیا خداوند یک ایژه است یا یک سوژه است؟
- ۲ - آیا خداوند محیط بر جهان و وجود است یا محاط بر وجود می‌باشد؟
- ۳ - چه تفاوتی بین خدای وحی‌انی محمد با خدای فقهی حوزه وجود دارد؟
- ۴ - چه تفاوتی بین خدای فلاسفه با خدای متکلمین اسلامی وجود دارد؟
- ۵ - چه تفاوتی بین خدای شریعتی با خدای بازرگان وجود دارد؟
- ۶ - چه تفاوتی بین خدای هگل با خدای مولانا وجود دارد؟

ادامه در صفحه ۸

مبانی تئوری حزب در اندیشه ما

حزب، شورا، سندیکا

قسمت نهم

الف - مبارزه تحزب‌گرایانه، مبارزه سندیکالیستی، مبارزه شورائی:

مهمترین بخش میثت مبانی تئوری حزب «رابطه نهادهای تشکیلاتی در بستر پروسس حزبی است» شاید ذکر دو باره این موضوع در اینجا خالی از فایده نباشد که ما وقتی در عرصه تبیین تئوری حزب صحبت از حزب می‌کنیم می‌توانیم دو گونه برداشت داشته باشیم؛ یکی این که حزب را در بستر استراتژی تعریف کنیم که در این صورت حزب به معنای «پروسس تحزب‌گرایانه یا اقدام عملی سازمان‌گرایانه» معنی می‌دهد، اما زمانی که ما حزب را در حوزه نهادهای تشکیلاتی تعریف می‌کنیم در آن صورت «حزب یک نهاد تشکیلاتی است که در کنار دیگر نهادهای تشکیلاتی» تعریف می‌شود. البته همین تعریف در خصوص شورا و سندیکا هم صادق است، زمانی که ما می‌گوئیم مبارزه سندیکالیستی در آنجا مراد ما یک استراتژی است که بر مؤلفه صنفی مبارزه تکیه عمده داریم، اما زمانی که بر سندیکا به عنوان یک نهاد تشکیلاتی تکیه می‌کنیم

ادامه در صفحه ۴

سلسله درس‌های اسلام شناسی - قسمت ۲۳

اسلام آرایشی - اسلام پیدایشی

د - اسلام آرایشی - اسلام پیرایشی در ترازوی اسلام حقیقت و اسلام قدرت و اسلام هویت:

مقدمتا در خصوص دو ترم «اسلام آرایشی - اسلام پیرایشی» یک تعریف اجمالی انجام می‌دهیم. همان طور که همه می‌دانند کلمات آرایش و پیرایش دو کلمه فارسی می‌باشند که هر دو دلالت بر امر آراستن می‌کند با این تفاوت که «آرایش» به معنی آراستن همراه با افزودن مواد می‌باشد در صورتی که «پیرایش» به معنی آراستن با کاستن از مواد صورت می‌گیرد. بنابراین «آرایش - آراستن با افزایش می‌باشد» در صورتی که «پیرایش - آراستن با کاستن تعریف می‌شود، و ما به این علت دو اصطلاح فوق را در پیوند با اسلام و به صورت دو ترم «اسلام آرایشی - اسلام پیرایشی» مطرح کردیم که آغاز اسلام تاریخی در بعد از مرگ پیامبر اسلام به صورت سه اسلام تجلی کرد؛

ادامه در صفحه ۱۴

از آنجائیکه انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ برای رژیم مطلقه فقهاتی دارای فونکسیون متفاوت از انتخابات خرداد ۸۸ است، بنابراین، این فونکسیون حساس انتخابات خرداد ۹۲ باعث گردیده تا حاکمیت مطلقه فقهاتی به عنوان یک برگ برنده به آن توجه کند. لذا در این رابطه است که مقام عظمای ولایت! مطلقه می‌کوشد تا در این انتخابات عرصه رقابت بین نیروهای خودی و داخلی تا آنجا که توان هدایتگری و کنترل آن را دارد گسترش دهد تا توسط آن شرایط جهت شکاف و تفرقه بین جریان خط ۳ یا جریان به اصطلاح اصلاح طلب توسط جذب محمد خاتمی و روحانیون به رهبری موسوی خوئینی‌ها و جریان تکنوکرات‌ها به رهبری هاشمی رفسنجانی و حزب کارگزاران بوجود آورد، تا در عرصه این گسترش عرصه رقابت بین نیروهای معتقد به حاکمیت مطلقه فقهاتی شرایط برای تاخت و تاز انتخاباتی جناح احمدی نژاد که با تمام توان به میدان آمده تا حتی با تکیه بر تاکتیک استعفاء شورای نگهبان را در فیلترینگ کردن مهره‌های وابسته که در راس آنها اسفندیار رحیم مشائی قرار دارد، وادار به عقب نشینی اجباری بکند.

از آنجائیکه از بعد کودتای انتخاباتی ۸۸ با خارج کردن جریان خط ۳ از حاکمیت، سردمداران مطلقه فقهاتی به یکباره احساس کردند که بر خلاف پیش بینی و انتظار آنها این پولاریزاسیون قطب‌های قدرت نه تنها باعث وحدت درونی بین نیروهای وابسته به جریان به اصطلاح اصول‌گرایان یا خط یک نشد، بلکه بالعکس باعث گردید تا آب به خانه مورچه سرازیر گردد که حاصل آن تکوین جناح بندی نوین در اردوگاه جریان به اصطلاح اصول‌گرایان و یا خط یک یا راست سنتی بشود که مهم‌ترین پدیده این مرحله جناح احمدی نژاد - مشائی به رهبری اسفندیار رحیم مشائی است که به صورت خطرناکی ادعای الטרناویوی و هژمونی قدرت در جریان خط راست سنتی یا خط یک یا جریان به اصطلاح اصول‌گرا می‌کند و در این رابطه نه تنها به چالش با روحانیت سنتی و جناح‌های سه گانه اصول‌گرایان - لاریجانی و قالیباف و حداد عادل و ولایتی و شریعتمداری و مولفه - می‌پردازد، حتی تشکیلات روحانیت به رهبری اکبر ناطق نوری و کارگزاران به رهبری هاشمی رفسنجانی و جریان مصباح یزدی و محسن رضائی و بخشی از سپاه را هم به چالش سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشانیده است و همین موضوع باعث گشته تا سردمدار مطلقه فقهاتی در عرصه رقابت با این پدیده داخلی قدرت، احساس خطر بکند و آنچنانکه در سخنرانی‌اش در اول فروردین ماه سال ۹۲ در مشهد دیدیم به صورت علنی احمدی نژاد را به چالش کشید و اعلام کرد که او دارای معایبی است که باید در رئیس جمهور آینده وجود نداشته باشد و در همین سخنرانی بود که او جهت مهار کردن جناح احمدی نژاد - مشائی در انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ از محمد خاتمی دعوت به شرکت در انتخابات کرد تا توسط این عمل هم جناح احمدی نژاد را مهار کند و هم جریان جنبش سبز به رهبری موسوی - کروبی به محاق سیاسی و اجتماعی و جهانی بکشاند. چراکه تنها کسی که می‌تواند رای‌های جناح احمدی

۱. که این فونکسیون عبارتند از:

الف - تثبیت قدرت حاکمیت جهت چانه زنی با غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در عرصه مقابله با محدود کردن تحریم‌های اقتصادی که به شدت رژیم مطلقه فقهاتی را زمین گیر کرده است.

ب - مشروعیت بخشیدن به حاکمیت مطلقه فقهاتی در عرصه مقابله با سونامی دموکراسی خواهانه بهار عربی که تا پشت مرزهای ایران خیمه زده است.

ج - محکم کردن جای پای حاکمیت مطلقه و جناح اصول‌گرایان وابسته، جهت تثبیت دسپاتیزم قدرت و قلع و قمع جناح‌های به اصطلاح اصلاح طلب و کارگزاران که از بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ و جدا شدن خط ۳ به رهبری روحانیون، حزب مشارکت و جنبش سبز با هژمونی میرحسین موسوی و کروبی و... به صورت نیروهای الטרناویوی نظام درآمده‌اند.

نژاد - مشائی را بشکند جریان به اصطلاح اصلاح طلب محمد خاتمی یا دار و دسته او مثل عارف و... می‌باشد (البته کواکبی از این چنین پتانسیلی برخوردار نمی‌باشد). البته دلیل این سخنرانی هم این بود که در عرصه کودتای انتخاباتی ۸۸ از آنجائیکه این حمایت همه جانبه او از این جناح بود که شرایط برای حاکمیت آنها را فراهم کرد، لذا خود او این پدیده را مولود کودتای انتخاباتی و کشت و کشتار و جنایت‌های سال ۸۸ می‌داند. به همین دلیل جهت مقابله با حاکمیت این جریان در انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ حاکمیت مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند تا توسط، اولاً وارد کردن جریان محمد خاتمی به عرصه رقابت و وارد کردن غیر مستقیم جریان هاشمی رفسنجانی و حزب کارگزاران و بوجود آوردن شرایط برای ائتلاف تشکیلاتی بین جناح‌های وابسته به خود و اعلام کاندیدای واحد جهت حمایت سیاسی و تبلیغاتی و اجتماعی از جناح وابسته به خود بسترسازی کنند. بنا بر این بزرگترین خطری که انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ حاکمیت مطلقه فقهاتی را تهدید می‌کند:

اولاً موفقیت نسبی جریان احمدی نژاد - مشائی است که باعث عقب نشینی و انزوای جریان سنتی و راست حوزه و کنسروالیست‌های سه گانه لاریجانی - ولایتی - مولفه و جناح سپاه به رهبری محسن رضائی و جریان تکنوکرات‌ها به رهبری هاشمی رفسنجانی می‌شود، که تمام این‌ها پایه حاکمیت مطلقه فقهاتی که بیش از ۹۰٪ قدرت سیاسی و اقتصادی و اداری و اجتماعی را در دست دارد، سست می‌کند.

ثانیاً این امر باعث می‌شود تا حاکمیت مطلقه فقهاتی جهت مهار کردن این پدیده دست ساز خود راهی جز تکیه بر جریان خاتمی و هاشمی رفسنجانی نداشته باشد که قطعاً در صورت عدم حضور این دو جریان - در صورتی که جناح احمد نژاد - مشائی بتواند با سلاح استعفا و یا استقاده از حکم حکومتی فقهاتی از فیلتر شورای نگهبان عبور بکند - می‌تواند در برابر جناح‌های کنسروالیست و فاندیمان‌تالیسم حاکمیت به پیروزی برسد که پیروزی این جناح بسترساز گسترش محبوبیت جنبش سبز به رهبری میرحسین موسوی و کربوبی خواهد شد، همان موضوعی که سردمدار مطلقه فقهاتی هرگز حاضر به پذیرش آن نمی‌باشد. بنابراین بسترسازی جهت ورود جریان محمد خاتمی و روحانیون و کارگزاران توسط رهبری مطلقه فقهاتی مهار این جریان و ایجاد تفرقه در اردوگاه جریان ۳ و محاق سیاسی و اجتماعی جنبش سبز و رهبری آن موسوی و کربوبی است.

۲ - در عرصه جنبش سیاسی، از آنجائیکه از بعد از وحدت نسبی که در سال ۸۸ توسط هژمونی جنبش سبز در اردوگاه سیاسی جنبش سیاسی ایران بوجود آمد، به موازات تکوین رکود و خمود در عرصه جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ جنبش سیاسی ایران هم پایان وحدت نسبی گذشته خود وداع کرد، لذا گرفتار تفرقه و تشتت همه جانبه شد که این تفرقه شامل گسستگی بین شاخه‌های داخل و خارج کشور جنبش ایران همچنین گسستگی بین شاخه‌های منطقه‌ای و شاخه‌های ملی جنبش ایران در داخل و خارج و به همین ترتیب گسستگی بین شاخه‌های سیاسی و چریک‌گرا و نظامی جنبش ایران و در ادامگان، گسستگی بین شاخه‌های مذهبی با شاخه‌های سکولارطلب و لائیک و غیره جنبش ایران شده است، بطوریکه در شرایط فعلی شاهد بزرگترین تفرقه و تشتت در تاریخ جنبش ایران می‌باشیم که البته آنچنانکه تجربه تاریخ گذشته ایران نشان داده است به جز اعتلای دوباره جنبش اجتماعی یا جنبش دموکراتیک یا جنبش سوسیالیستی مردم ایران هیچ عامل دیگری نمی‌تواند این جگر زولیاخای هزار تکه را به هم متصل نماید و تمامی پلمیک‌های روشنفکرانه این جریان‌ها در داخل و خارج کشور در غیاب جنبش سه گانه توده‌های ایران نه تنها بستر ساز وحدت جنبش سیاسی ایران در داخل و خارج کشور نخواهد شد بلکه برعکس، باعث گسستگی بیشتر جنبش ایران خواهد شد. لذا در همین رابطه است که در شرایط فعلی جناح راست جنبش سیاسی ایران در کانتکست مبارزه تجزیه طلبانه و کودتائی بزرگترین سوپاپ اطمینان امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا جهت بسترسازی سیاست بالکانیزه

کردن و یا سومالیزه کردن و یا لیبی‌لیزه کردن و یا لبنالیزه کردن کشور ایران در راستای استراتژی خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل و ترکیه در شرایط فعلی می‌باشند.

۳ - در عرصه مردم ایران، در شرایط فعلی آنچه باعث زمین گیر شدن مردم ایران شده است موضوع سه رقیمی شدن تورم و گسترده‌گی فقر و رکود و بیکاری است که عاملی جهت افزایش بحران‌های اجتماعی اعم از اعتیاد، طلاق، جنایت، کلاهبرداری، فساد مالی و... به صورت یک اپیدمی فراگیر در داخل ایران شده است. نداشتن تجربه تحزب‌گرایانه و هژمونی سازمان‌گر و سازماندهی اجتماعی و صنفی مزید بر علت شده و این همه باعث گردیده تا جامعه امروز ایران برعکس جامعه ایران خرداد ۸۸ - گرچه فقیرتر و زمین گیرتر می‌باشند- نتواند مانند خرداد ۸۸ به صورت همه جانبه وارد میدان مبارزه اجتماعی و سیاسی بشود، البته در شرایط فعلی ایران، جامعه ایران دارای چنین ویژگی می‌باشد. هیچ بعید نیست که با ورود یک پارامتر جدیدی در معادلات سیاسی و اجتماعی ایران این مردم مانند خرداد ۸۸ دوباره وارد صحنه بشوند و تمامی معادلات حاکمیت مطلقه فقهاتی را برهم بزنند و تمام رشته‌های آنها را پنبه بکنند. به امید آن روز.

۴ - در عرصه منطقه، به موازات فرسایشی شدن جنگ داخلی سوریه و حمایت تمام عیار نظامی و اقتصادی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی ایران از رژیم بعث حاکم بر سوریه و خانواده اسد و شکست جنبش دموکراسی خواهانه بهار عربی در مصر، لیبی، تونس، یمن و سوریه و افزایش تضاد بین اسلام دولتی شیعه و اسلام دولتی سلفی گری قطر و اسلام دولتی جریان اخوان المسلمین مصر و اسلام دولتی جریان تکفیری القاعده و اسلام دولتی وهابیت عربستان و اسلام دولتی لائیک ترکیه همراه با موفقیت استراتژی بالکانیزه یا سومالیزه و یا لبنالیزه کردن امپریالیسم آمریکا در عراق و افغانستان و سودان و حتی در سوریه آینده، این عوامل باعث گردیده تا منطقه خاورمیانه در شرایط فعلی وارد فاز جدیدی از شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بشود که مشخصه عمده این شرایط عبارتند از:

الف - از سرگیری استراتژی تکوین خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل و ترکیه که در مسافرت اخیر اوباما و جان کری در منطقه و حمایت بی چون و چرای اسرائیل و ترکیه از این استراتژی آمریکا و جشن شیرینی خوران ترکیه و اسرائیل در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ب - اوج گیری تضادهای داخلی و قومی و مذهبی در مصر که معلول ندانم کاری و سیاست‌های فرقه گرایانه مذهبی مرسو و جناح اخوان المسلمین وابسته به او می‌باشد که بستری شده تا تمامی دستاورد پیروزی انقلاب و جنبش دموکراسی خواهانه بهار عربی مردم مصر به هدر برود و امروز کشور مصر در آستانه جنگ داخلی قرار گیرد که در همین کانتکست، انقلاب مردم تونس، لیبی، یمن و سوریه در حال نابودی می‌باشد.

ج - فرسایشی شدن جنگ داخلی سوریه توسط حاکمیت جریان‌های قدرت‌طلبانه بین‌المللی و منطقه‌ای بر جنبش گذشته دموکراسی خواهانه مردم سوریه، به طوری که امروز این حاکمیت جریان‌های خارجی و جهانی بر جنبش مردم سوریه باعث گردیده تا صورت حساب قبلی جنبش مردم سوریه به طور کلی پاک بشود و سوریه امروز در بستر یک جنگ فرسایشی استخوان سوز بدل به بیابان سوخته بشود و تقریباً تمامی زیرساخت‌های اقتصادی آن نابود گردد و ملت سوریه آواره کشورها بشود و میدان سوریه بدل به گود زورخانه قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بشود که هر کدام از این دولت‌های ارتجاعی می‌کوشند از این نم افتاده برای خود تهیه هویت و تسویه حساب با رقیب بکنند.

۵ - در عرصه بین‌المللی، به موازات رشد بحران کره و تهدیدات کره شمالی جهت ایجاد یک جنگ اتمی، جهان در آستانه یک تقسیم باز تقسیم جدیدی قرار گرفته است، چراکه بی شک تهدیدات اتمی کره شمالی همگی

بنابه تحریک و تشویق و تائید کشور چین می‌باشد که می‌کوشد تا با گل آلود کردن آب، بستر جهت ماهیگیری استراتژی خود فراهم کند که البته بزرگترین عاملی که در عرصه بین‌المللی نظام جهانی تقسیم امپریالیستی به سرکردگی آمریکا را به چالش می‌کشد، پدیده اقتصادی و سیاسی کشور چین می‌باشد که می‌کوشد به همراه خود کشور هند، روسیه، برزیل و آرژانتین را یکدک بکشد که این امر باعث گردیده تا امپریالیسم آمریکا به عنوان عامل تعیین کننده و برگ برنده در این رابطه، تنور استراتژی خاورمیانه بزرگ را گرم بکند که البته باید در این رابطه استمرار بحران اقتصادی غرب که از سال ۲۰۰۸ آغاز شده بود، بیفزائیم. مرگ هوگو چاوز در ونزوئلا که نماینده جنبش سوسیال دموکراسی بومی در آمریکای مرکزی و آمریکای لاتین بود، یک پارامتری است که در این شرایط بی تاثیر در تضعیف جنبش سوسیال دموکراسی بومی و دولتی در آمریکای مرکزی و آمریکای لاتین نمی‌باشد. خلاصه اینکه:

الف - در شرایط فعلی جامعه ایران به علت اینکه در آستانه یک تقسیم باز تقسیم قدرت در بین بالائی‌های قدرت در ۲۴ خرداد قرار گرفته است، آستان یک تحول سیاسی و اجتماعی در پائینی‌های قدرت می‌باشد که اگر درست هدایت بشود، می‌تواند دستاوردی بهتر از خرداد ۸۸ به همراه داشته باشد.

ب - از بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ از آنجائیکه حاکمیت مطلقه فقهاتی در ایران یکپارچه گردید و دشمن مشترک جناح‌های مختلف جریان به اصطلاح اصول‌گرا تسویه شدند، تسویه نیروهای به اصطلاح اصلاح طلب و جریان کارگزاران هاشمی رفسنجانی - که خط ۲ و خط ۳ جریان‌های حاکمیت را تشکیل می‌دادند - باعث شد تا آب در خانه مورچه جریان به اصطلاح اصول‌گرا بیفتد و یک تکه آنها چهل تکه بشود. آنچنانکه حاکمیت مطلقه فقهاتی برای ایجاد دوباره وحدت در بین جریان به اصطلاح اصول‌گرا در انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ می‌کوشد دوباره پای جناح خاتمی و هاشمی رفسنجانی به عرصه رقابت قدرت باز کند.

ج - امکان وحدت جناح‌های مختلف جریان به اصطلاح اصول‌گرا در عرصه رقابت تقسیم قدرت تنها با ورود دشمن مشترک جریان به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی و جریان به اصطلاح سازندگی هاشمی امکان پذیر است.

د - در عرصه رقابت قدرت هیچکدام از جناح‌های جریان به اصطلاح اصول‌گرا توان رقابت با جناح احمدی نژاد - مشائی ندارند، تنها جریانی که می‌تواند این جناح را در عرصه رقابت قدرت مهار کند جریان به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی و دار و دسته‌اش می‌باشد.

ه - در صورت عدم مشارکت جریان به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی، انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ عرصه زورآزمایی دو جناح به اصطلاح اصول‌گرا یعنی اردوگاه احمدی نژاد - مشائی و اردوگاه خامنه‌ای که شامل جناح ولایتی، حداد عادل، موتلفه، قالیباف، محسن رضائی و... خواهد شد.

و - از نامزدهای اردوگاه احمدی نژاد - مشائی در صورت عدم مشارکت جریان خاتمی خود اسفندیار رحیم مشائی بیشترین شانس رای آوردن را دارد.

ز - حاکمیت مطلقه فقهاتی به درستی می‌داند که انتخابات با مشارکت بالا مانند سال‌های ۷۶ و ۸۸ هزینه سنگینی متوجه او می‌کند و انتخابات با مشارکت پائین هم در این شرایط سمیه او را در عرصه بین‌المللی جهت چانه زنی با غرب در عرصه محدود کردن تحریم‌های اقتصادی کم زور می‌کند.

ح - بزرگترین آفت تحول سیاسی و اجتماعی ۲۴ خرداد ۹۲ ورود محمد خاتمی به شکل خزنده یا علنی می‌باشد که فونکسیون ورود این جریان در عرصه انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ تثبیت و مشروعیت حاکمیت مطلقه فقهاتی چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی خواهد شد.

در آن صورت سندیکا نهادی است که جهت سازماندهی و تشکیلات کارگران در کارگاه و در کانتکس مناسبات سرمایه‌داری تعریف می‌شود، در خصوص شورا باز همین امر صدق می‌کند، چراکه وقتی ما می‌گوئیم مبارزه شورائی با زمانی که می‌گوئیم تشکیلات شورائی فرق می‌کند، مبارزه شورائی اشاره به شیوه مبارزاتی دارد که فراتر از مبارزه صنفی و سندیکالیستی می‌باشد و برعکس مبارزه سندیکالیستی حتما دارای مضمون سیاسی است در صورتی که مبارزه سندیکالیستی نمی‌تواند دارای مضمون سیاسی باشد، مبارزه سندیکالیستی حداکثر می‌تواند به صورت درون طبقه به طرح خواسته‌های صنفی بپردازد، بنا بر این مبارزه شورائی فرآیندی است که در ادامه و در طول مبارزه سندیکالیستی جای می‌گیرد، و مبارزه شورائی محصول فرآیند اعتلائی مبارزه سندیکالیستی می‌باشد. به عبارت دیگر در زمانی که مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر جامعه می‌باشد و تا زمانی که در جامعه «سرمایه» به عنوان عامل عمده در رابطه اجتماعی تعیین کننده تمامی مناسبات سیاسی و حقوقی و اقتصادی جامعه سرمایه‌داری می‌باشد، حتی در مرحله مبارزه شورائی نباید مبارزه سندیکالی تعطیل بشود! در فرآیند مبارزه شورائی که مضمون سیاسی دارد مبارزه سندیکالی می‌تواند و باید در عرصه درون طبقه در خدمت تحقق منافع صنفی طبقه استمرار پیدا کند، که البته پر واضح است مبارزه سندیکالیستی تنها تا زمانی که مناسبات سرمایه‌داری بر جامعه و طبقه حاکم می‌باشد دارای فونکسیون است و زمانی که مبارزه شورائی یا نظام سوسیالیستی جای گزین مناسبات سرمایه‌داری گردد، دیگر مبارزه سندیکالیستی دارای فونکسیون مثبتی نیست و نتیجتاً در آن مرحله - آن چنان که نظام شورائی به عنوان نظام سیاسی و نظام اجتماعی بر جامعه حاکم می‌شود- نظام شورائی نیز جای گزین نظام سندیکالی در کارگاه می‌شود.

ب - حزب و استراتژی تحزب‌گرایانه:

در عرصه حزب و استراتژی تحزب‌گرایانه باز همین امر حاکم می‌باشد چراکه وقتی ما استراتژی حرکت خودمان را «اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی» انتخاب کردیم، قبل از انتخاب این استراتژی حتماً به عنوان مقدمه به یک سلسله اصول اعتقاد پیدا کرده ایم، به عنوان مثال بر پایه این استراتژی یک تشکیلات حزبی باید از کانال مبارزه گروه‌های اجتماعی یا جنبش اجتماعی یا مردم عبور کند. که این تئوری برعکس استراتژی چریکی و ارتش خلقی است که معتقدند؛ چریک و ارتش و سازمان پیشاهنگ است که به نمایندگی از توده‌ها و گروه‌های اجتماعی و نهادها دست به انقلاب می‌یازد! و لذا چون این پیشاهنگ است که باید انقلاب کند و نه مردم پس تشکیلات و سازمان دهی چریکی و ارتش خلقی به جای این که بر مبارزات توده‌ها استوار باشد بر آوانگارد حرفه‌ای استوار می‌گردد، پس برای استراتژی چریکی و ارتش خلقی مبارزه توده‌ها تنها وقتی معنی پیدا می‌کند که در چارچوب حمایت از مبارزه آوانگارد یا سازمان چریکی یا ارتش خلقی شکل گرفته باشد. و طبعاً هر گونه حرکتی که توسط جنبش اجتماعی و توده‌ها انجام بگیرد اما در راستای پذیرش هژمونی و برنامه ارتش خلقی و سازمان چریکی نباشد، از نظر استراتژی چریکی و ارتش خلقی فاقد ارزش انقلابی خواهد بود. و هدف اول و تاکتیک محوری استراتژی چریکی یا ارتش خلقی (یا مبارزه مسلحانه سازمان یافته)؛ برنامه کسب قدرت سیاسی و سرنگون سازی حکومت می‌باشد که بدون سرنگونی حکومت و کسب ماشین قدرت و دولت، استراتژی چریکی معنی ندارد.

برای این که در حاشیه بحث تئوریک به صورت مصداقی و کنکریت صحبت کنیم یک مثال می‌آوریم؛ همه ما و شما به خوبی پروسه تکوین سازمان مجاهدین خلق را از آغاز تا کنون آشنا هستیم و این موضوع را

ط - موضوع شرکت جریان احمدی نژاد - مشائی در انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ بزرگترین مشکل و مانع حاکمیت مطلقه فقهائی در انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ است که موفقیت این جناح در انتخابات ۲۴ خرداد ۹۲ باعث می‌شود تا به صورت جدی حاکمیت مطلقه را وادار به تقسیم قدرت بکند، شکافی که هرگز برای حاکمیت مطلقه پر شدنی نیست.

ی - حاکمیت مطلقه فقهائی می‌کوشد توسط بسترسازی برای یک دولت یازدهم وابسته به خود شرایط را در مذاکرات آژانس جهت محدود کردن تحریم‌های اقتصادی غرب فراهم کند.

ک - فقر و رکود و بیکاری و تورم مهم‌ترین عاملی است که در شرایط فعلی باعث به گل نشستن کشتی مبارزه توده‌های ایران زمین شده است.

ل - در عرصه جنبشی سیاسی ایران به علت رکود جنبش اجتماعی، سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی مردم ایران گسستگی و سکتاریسم حاکم گشته است که این گسستگی در اشکال مختلف داخل، خارج، ملی، منطقه‌ای، مذهبی، غیر مذهبی، جمهوری خواه، سلطنت طلب، نظامی‌گری، سیاسی‌گرا و... مادیت پیدا کرده است و لذا تا زمانی که اعتلای اجتماعی و سیاسی مبارزه سه گانه توده‌ها حاصل نشود این تشنت و رکود و فرقه‌گرایی و سکتاریسم بر جنبش سیاسی ایران حاکم خواهد بود.

م - در عرصه منطقه بزرگترین پدیده جدید، شکست جنبش دموکراسی خواهانه بهار عربی در کشورهای مصر و لیبی و تونس و یمن و سوریه می‌باشد که باعث به هدر رفتن تمامی دستاوردهای جنبش بهار عربی در این کشورها شده است.

ن - از مهم‌ترین فونکسیون شکست بهار عربی در کشورهای فوق حاکمیت اسلام دولتی در اشکال مختلف شیعه‌گری و وهابی‌گری و سلفی‌گری و لائیک‌گرایی بر جریان‌های سیاسی منطقه شده است.

ع - شکست جنبش بهار عربی در سوریه باعث ایجاد جنگ داخلی در این کشور شده است، جنگی که باعث کشته شدن بیش از صد هزار نفر و آواره شدن میلیون‌ها نفر و نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی سوریه و بدل شدن این کشور به بیابان سوخته و رقابت سیاسی و نظامی بین قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی شده است.

ص - بدل شدن سوریه به عنوان خاکریز اول دیپلماسی رژیم مطلقه فقهائی و فرسایشی شدن جنگ داخلی سوریه عاملی شده تا رژیم مطلقه فقهائی ایران با تمام توان نظامی و سیاسی و اقتصادی خود در سوریه ظاهر بشود که خود این امر باعث شکل‌گیری یک جریان شیعه‌کشی از آسیای جنوب شرقی و هند و پاکستان گرفته تا عراق و بحرین و یمن و سوریه و... بشود.

ف - در عرصه بین‌المللی طغیان نظامی‌گری کره شمالی بنا به تحریک چین، نظم بین‌المللی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را به چالش گرفته شده است. ▶

والسلام

می‌دانیم که سازمان مجاهدین خلق تنها سازمانی است که از میان همه سازمان‌های چریکی که در دهه چهل با اعتقادات مختلف مارکسیستی و ملی و مذهبی بوجود آمدند تا این زمان با همه فراز و نشیب‌هایی که داشته است هنوز بر همان استراتژی اول خود که استراتژی چریکی و ارتش خلقی و مبارزه مسلحانه آوانگارد می‌باشد استوار است! و اگر در هر امری طی ۴۵ سال که از حیات جریان چریکی می‌گذرد زیگزاک در حرکت داشته باشد، اما در عرصه استراتژی ارتش خلقی اصلا عقب نشینی نداشته است و با این که تمامی سازمان‌ها و تشکلهایی که در دهه ۴۰ حتی پیشتر از مجاهدین خلق در این رابطه گام برداشتند اما پس از بحران استراتژیک که در سالهای ۵۳ تا ۵۵ تقریباً تمامی تشکلات چریکی و ارتش خلقی را تا مرحله نابودی مطلق پیش برد، و باعث گردید تا تقریباً تمامی تشکلات چریکی حتی جریان مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق نیز در عرصه استراتژی تجدید نظر کنند و بخشی از سازمان‌ها و تشکلهای سیاسی هم - استراتژی چریکی و ارتش خلقی - را کنار بگذارند. این جریانات بر این باور بودند که گر چه استراتژی چریکی بعد از جنگ بین الملل دوم در بعضی از کشورها مثل کوبا و الجزایر و... جواب داده است، اما در ایران و به خاطر «خودویژگی‌های طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی و جغرافیایی غیر قابل تحقق است». اما سازمان مجاهدین خلق که تمامی نیروهای آن در آن زمان به درون زندان‌ها خلاصه می‌شدند، هرگز حاضر نبودند تا با قبول بحران تشکیلاتی آن را در کانتکس بحران استراتژی خود تعریف کنند! و حتی در جزوات آموزشی که تحت عنوان - اپورتونیسیم چپ نما- به آفت شناسی بحران دهه ۵۰ پرداختند، همه چیز در مورد تشکیلات مطرح شد جز بحران استراتژی، در صورتی که اگر مجاهدین می‌خواستند تا به صورت علمی بحران استراتژی را از ریشه مورد مطالعه و آفت شناسی قرار دهند، آن را باید در کانتکس استراتژی چریکی و مبارزه مسلحانه و ارتش خلقی آفت شناسی می‌کردند! لذا عدم مطالعه دقیق به روی بحران باعث گردید تا سازمان مجاهدین خلق حتی پس از آزادی از زندان و انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ باز هم کوچکترین بازشناسی استراتژیک نداشته باشند و دو باره به بازتولید همان «استراتژی چریکی و ارتش خلقی» خود بپردازند و در راستای بازتولید استراتژی چریکی و ارتش خلقی بود که (از آغاز و بعد از پیروزی انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن و تا به امروز)، هر گونه تاکتیکی که اتخاذ کرده‌اند - بدون هیچگونه شبهه- در راستای همین استراتژی مسلحانه و ارتش خلقی و کسب قدرت سیاسی و سرنگونی حکومت فقهاتی بوده است! که همه در راستای همان استراتژی ارتش خلقی معنی پیدا می‌کند. لازم به تذکر است که بگوئیم، ما در تحلیل از حرکت مجاهدین اجازه نداریم خارج از کانتکس استراتژی مسلحانه و ارتش خلقی به بررسی منفصل و جدا از تاکتیک‌های سیاسی و اجتماعی و نظامی آن‌ها بپردازیم و یا آن را با این شیوه به محک تنوریک بکشیم و مورد نقد قرار دهیم! نقد تاکتیک‌های مجاهدین زمانی دارای ارزش علمی است که ما آن را در کانتکس استراتژی چریک‌گرایی و مبارزه مسلحانه و ارتش خلقی مورد بررسی قرار دهیم. بنابراین تا زمانی که ما استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی را نقد نکرده ایم، برای نقد تاکتیک‌ها در یک استراتژی نمی‌توانیم به کانتکس استراتژی دیگر بپردازیم، مثلاً اگر بخواهیم در کانتکس استراتژی حزب‌گرایانه به نقد تاکتیک‌های چریک‌گرایی بپردازیم؛ مثل پیوند با صدام، یا پیوند

۱. از تکوین میلیشیا گرفته تا شرکت در مبارزات پارلمان تاریستی، از حمایت طالقانی گرفته تا مقابله با خمینی، از ائتلاف با بنی صدر گرفته تا راه پیمانی ۳۰ خرداد، از راه پیمانی‌های اجتماعی قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ گرفته تا راه پیمانی مسلحانه مهر ماه ۶۰، از انفجار حزب جمهوری و دفتر ریاست جمهوری و جلسه شورای امنیت گرفته تا جنگ تمام عیار و فراگیر چریک شهری در نیمه دوم سال ۶۰، از جدایی بنی صدر گرفته تا پیوند با صدام، از برپایی پایگاه اشرف در عراق گرفته تا جنگ انتحاری فروغ جاویدان در تابستان ۶۷، از انقلاب ایدئولوژیک درون سازمانی گرفته تا رئیس‌جمهور کردن خانم مریم عضدانلو، از افشاگری برنامه هسته‌ای رژیم گرفته تا حمایت امروز این تشکیلات از ارتش آزاد سوریه، و...

با نهادهای مالی و سیاسی امپریالیسم جهانی اعم از اروپا و امریکا، و یا ازدواج با خانم بنی صدر و موضوع انقلاب ایدئولوژیک و ازدواج مسعود مرجوی با خانم مریم عضدانلو و رئیس‌جمهور شدن او، ما نمی‌توانیم به هیچ کدام از این تاکتیک‌های مجاهدین نقد بزنیم، مگر آن که پیش از آن «تاکتیک‌ها و استراتژی ارتش خلقی و چریکی» را نقد کرده باشیم! و تا زمانی که ما استراتژی ارتش خلقی و چریکی مجاهدین را نقد نکرده ایم، نقد تاکتیک‌ها به تنهایی و منفصل از استراتژی ارزش علمی ندارد. مثلاً این سوال را مطرح کنیم که، چرا مجاهدین این قدر در خصوص انتقال از پایگاه اشرف به پایگاه لیبرتی یا حریت می‌کوشند تا در لوای آن از امپریالیسم جهانی باج بگیرند؟ یا این که چرا مجاهدین جهت خروج نام خودشان از لیست تروریست‌های امپریالیسم امریکا این قدر با نهادهای قدرت جهانی امپریالیسم داد و ستد می‌کنند؟ یا این که چرا مجاهدین در دوران جنگ صدام با رژیم مطلقه فقهاتی و در شرایطی که حتی سرزمین ایران در زیر چکمه‌های ارتش صدام بود، بنی صدر را رها کردند و با صدام چفت شدند؟ یا این که چرا مجاهدین حاضر شدند تا اطلاعات انرژی هسته‌ای رژیم فقهاتی را برای اولین بار در عرصه دستگاه‌های افشاگرانه امپریالیستی و صهیونیستی افشا کنند و این همه هزینه بر دوش ملت ایران سوار کنند؟ و... تمامی این تاکتیک‌ها تا زمانی که در کانتکس استراتژی ارتش خلقی تعریف می‌شوند قابل توجیه هستند و از زمانی اشتباه و خطا و حتی خیانت تلقی می‌گردد که ما قبل از آن اصل «استراتژی ارتش خلقی و مسلحانه» را در ایران فاقد فونکسیون مثبت دانسته باشیم، و اگر ما توسط تئوری استراتژیک خود توانستیم این تاکتیک‌ها را تبیین بکنیم، در آن صورت تمامی تاکتیک‌های مجاهدین حتی آن تاکتیک‌های خوب! هم نقدپذیر می‌شوند. از نظر ما بنیان‌گذاران مجاهدین خلق قبل از انتخاب استراتژی ارتش خلقی و چریکی و مسلحانه، به این اصول اعتقاد پیدا کرده بودند که:

۱ - مبارزه و انقلاب باید توسط آوانگارد یا پیشاهنگ در جامعه ایجاد گردد، (نه این که برای تحقق انقلاب حداقل مبارزه‌های موجود در جامعه را آن چنان که استراتژی حزب‌گرایانه معتقد است رشد داد).

۲ - آبخور و تکوین مبارزه و حرکت و انقلاب در جامعه تشکیلات پیشاهنگ (یا چریکی و یا ارتش پیشاهنگ) می‌باشد، نه پراکسیس اقتصادی و اجتماعی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی درگیر در جامعه.

۳ - تشکیلات عمودی پیشاهنگ (چریک یا ارتش) است که انقلاب می‌کند نه جنبش‌های دموکراتیک، اجتماعی و سوسیالیستی درگیر در جامعه.

۴ - اگر تشکیلات پیشاهنگ توانست به درجه پیشاهنگی در عرصه مبارزه مسلحانه دست پیدا کند وظیفه همه گروه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی دیگر است که هژمونی این تشکیلات را (که از نظر آن‌ها امروز مجاهدین خلق هستند) بپذیرند و هر جریانی که در برابر این جریان قد علم کند و برای خود هویت مستقلی اعلام کند، به هر شکلی باید نفی شود.

۵ - مبارزه اجتماعی و سیاسی توده‌ها به خودی خود دارای ارزش نیست بلکه زمانی ارزش دارد که در حمایت از سازمان مجاهدین خلق باشد و هژمونی آنها را بپذیرد.

۶ - تمامی مبارزه باید در جهت کسب قدرت و سرنگونی دولت و حکومت تعریف شود و ارزش هر تاکتیک و عملی در آن است که ما تا چه اندازه می‌توانیم سرنگونی حکومت را جهت انتقال قدرت فراهم کنیم.

ج - استراتژی حزبی و اصول مقدماتی و پیش فرض آن:

اصول مقدماتی و پیش فرض استراتژی سازمان گرایانه حزبی کاملاً عکس

۲. مثل محتوای مباحث تبیین جهان از کلاس‌های مسعود رجوی در دانشگاه شریف و یا حمایت مجاهدین از جریان اشغال سفارت امریکا و...

اصول مقدماتی و پیش فرض استراتژی چریکی و ارتش خلقی می‌باشد که در یک نگاه قیاسی تفاوت آن را در زیر می‌آوریم؛

۱ - در استراتژی تحزب‌گرایانه سازمان گر؛ حزب از درون مبارزات گروه‌های اجتماعی و تعامل با جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و طبقاتی متولد می‌شود، در صورتی که در استراتژی چریکی و ارتش خلقی تشکیلات مسلحانه از دل نیروهای آوانگارد حرفه‌ای که به استراتژی و ایدئولوژی و رهبری تشکیلات ایمان داشته باشند، بیرون می‌آید.

۲ - در استراتژی تحزب‌گرایانه گروه‌های اجتماعی (اعم از دموکراتیک و سوسیالیستی) هستند که مبارزه می‌کنند و تحولات اجتماعی و سیاسی در جامعه را رقم می‌زنند، در صورتی که در استراتژی چریکی و ارتش خلقی این تشکیلات پیشاهنگ است که مبارزه و حرکت و تحول در جامعه را می‌آفریند.

۳ - در استراتژی تحزب‌گرایانه از آن جا که توده‌ها حرکت آفرین و فلسفه مبارزه را به وجود می‌آورند، وظیفه پیشگام اعتلای آن مطالبات با ارائه برنامه و سازمان دهی حرکت آن‌ها می‌باشد، در صورتی که استراتژی چریکی و ارتش خلقی به علت این که آبخور حرکت و تحول جامعه را تشکیلات چریکی و ارتش خلقی می‌دانند، لذا وظیفه تشکیلات چریکی را راهبری مردم می‌دانند و نه رهنمودی! یعنی چریک و ارتش خلقی پیوسته فریاد می‌زند و به مردم می‌گوید بلند شوید و دنبال من راه بیافزید!

۴ - آبخور حرکت و تحول اجتماعی در کانتکس استراتژی تحزب‌گرایانه و در وجود گروه‌های اجتماعی می‌باشد، بنابراین وظیفه پیشگام و تشکیلات عمودی؛ حضور فیزیکی و سازمانی در بتن پراتیک گروه‌های اجتماعی به جهت اعتلای مبارزه و اعتلای مطالبات و نیز بستر سازی جهت سازماندهی آن‌ها می‌باشد.

در راستای پراتیک گروه‌های اجتماعی که پیشگام سازمان گر حزبی با آن روبرو می‌شود سه نوع بستر وجود دارد که عبارت از؛

الف - صنفی،

ب - اجتماعی،

ج - سیاسی، است و نوع تشکیلات و سازماندهی که پیشگام برای هر یک از این سه نوع پراتیک انتخاب می‌کند با یک دیگر متفاوت است! فرضا ما در حرکت صنفی نمی‌توانیم - یعنی زمانی که طبقه کارگر در مرحله مبارزات صنفی قرار دارد- از تشکیلات شورائی برای سازماندهی آن فعالیت استفاده نکنیم، در این مرحله طبقه کارگر می‌باید توسط مبارزه سندیکالیستی (طبیعی ترین شکل مبارزه که متناسب با شرایط تاریخی خود او است) به سازماندهی خود بپردازد و پیشگام در مرحله مبارزه سندیکالیستی می‌تواند به بستر سازی جهت اعتلای خواسته‌ها و مطالبات طبقه کارگر اقدام نماید تا این مبارزات بتواند نیاز طبقه کارگر را از خواسته فردی و کارگاهی به یک خواسته طبقاتی اعتلا دهد، و از زمانی که خواسته کارگران از صورت فردی و کارگاهی خارج شد و به صورت خواسته طبقه‌ای در آمد مبارزه و پراتیک کارگران نیز از مضمون صنفی به مضمون سیاسی تغییر ماهیت می‌دهد و با سیاسی شدن مبارزه و پراتیک طبقه کارگر است که مکانیزم و بستر سازماندهی آنها نیز از مرحله سندیکالیستی به مرحله شورائی تغییر پیدا می‌کند. به عبارت دیگر در زمانی که طبقه کارگر با اعتلای مطالبات خود از صورت فردی و گروهی و کارگاهی به مرحله مطالبات طبقه‌ای رسید، در آن مرحله مطالبات او به موازات فراگیر شدن طبقه کارگر از «طبقه‌ای در خود» خارج می‌شود و به سمت «طبقه‌ای برای خود» پیش می‌رود و از این مرحله به بعد است که دیگر مبارزه سندیکالی کارگران وارد فرآیند شورائی می‌شود و به موازاتی که حرکت شکل شورائی به خود می‌گیرد، امکان تحقق تشکیلات حزب افقی در فعالیت کارگران فراهم می‌گردد!

بهتر است تا موضوع فوق را دوباره بازگو کنیم؛ مبارزه طبقه تا زمانی که از صورت سندیکالی وارد مرحله شورائی نشود امکان تکوین حزب افقی وجود نخواهد داشت، پیشگام در فرآیند صنفی پراتیک کارگران مجوزی برای حرکت تبلیغی و ترویجی جهت سازمان گری حزب افقی ندارد و او تنها در فرآیند شورائی است که می‌تواند به حرکت تبلیغی و ترویجی جهت تکوین حزب افقی اقدام نماید. * - البته دلیل این امر آن است که بستر تکوین افقی حزب برعکس بستر عمودی حزب که پراتیک سیاسی می‌باشد، تفاوت دارد ما در اینجا از مبارزه شورائی به عنوان یک فرآیند استراتژی نام می‌بریم هر چند در بعضی از مراحل مقوله شورا به عنوان یک مکانیزم تشکیلاتی هم بکار گرفته می‌شود ولی در این رابطه حتما باید به این امر توجه داشته باشیم که مبارزه شورائی را از تشکیلات شورائی تفکیک نمائیم! چراکه وقتی ما می‌گوئیم تشکیلات شورائی مقصود از شورا «شیوه سازماندهی و مکانیزم تشکیلاتی» می‌باشد، که به عنوان یک مکانیزم و آلترناتیو در مقابل «سانترالیسم تشکیلاتی» مطرح می‌گردد، اما برعکس زمانی که ما می‌گوئیم «مبارزات شورائی» مقصود ما از شورا در اینجا استراتژی مبارزه می‌باشد که شورا در این صورت از شکل آئین نامه‌های تشکیلاتی خارج می‌شود و جایگاه برنامه‌ای در مورد «نظام سیاسی شورائی و نظام حقوقی شورائی و نظام اجتماعی شورائی» پیدا می‌کند! به عبارت دیگر شورا مضمون مبارزه می‌باشد نه شکل مبارزه، لذا این امر طبیعی است که شورائی بودن مضمون مبارزه مستلزم عبور حرکت از مرحله صنفی مبارزه و ورود آن به مرحله سیاسی مبارزه است و در همین رابطه در مرحله مبارزه شورائی به خاطر این که مطالبات و خواسته کارگران «فراطبقه‌ای و فرافردی و فراگروهی و فراکارگاهی» می‌باشد لذا دولت و حاکمیت به چالش کشیده می‌شود، برعکس مبارزه صنفی که به علت دارا بودن مضمون «فردی و کارگاهی و درون طبقه‌ای» ماهیت صد در صد اقتصادی دارد و حداکثر تضادی که دارد چالش «کارفرما و سرمایه دار» است و پرواضح است که تفاوت این دو عبارت باشند از؛

الف - در مبارزه شورائی سرمایه‌داری به چالش کشیده می‌شود.

ب - در مبارزه صنفی سرمایه دار به چالش کشیده می‌شود. ماهیت چالش کارگر با سرمایه دار متفاوت است از ماهیت چالش کارگر با سرمایه‌داری! چراکه در مبارزه صنفی ما می‌توانیم با سرمایه دار مبارزه کنیم تا به دریافت کلیه حقوق و مطالباتی که کارگران آن کارگاه دارند دست یابند، بدون این که لازم باشد شعاری بر علیه نظام سرمایه‌داری بدهیم، اما در مرحله مبارزه شورائی ما مبارزه با سرمایه دار را در کانتکس مبارزه با سرمایه‌داری دنبال می‌کنیم و طبیعی است که مبارزه با سرمایه‌داری امکان پذیر نیست مگر این که حاکمیت نیز به چالش کشیده شود! در هیچ جامعه‌ای بدون مبارزه سیاسی با حاکمیت امکان به چالش کشیدن نظام سرمایه‌داری وجود ندارد.

نتیجه آن چه که تا کنون عنوان کردیم عبارت از:

۱ - استراتژی تحزب‌گرایانه از بستر مبارزه گروه‌های اجتماعی می‌گذرد، در صورتی که استراتژی چریک گرایانه از مسیر آوانگارد و پیشاهنگ حرفه‌ای عبور می‌کند.

۲ - مبارزه گروه‌های اجتماعی که بستر ساز استراتژی تحزب‌گرایانه می‌باشند شامل سه مؤلفه «مبارزه اجتماعی، دموکراتیک، سوسیالیستی» می‌شود.

۳ - برای سازمان‌گری استراتژی تحزب‌گرایانه باید به فرآیندهای مختلف مبارزه گروه‌های اجتماعی توجه بشود که در مثال یکی از آنها «تعریف و جداسازی فرآیندهای صنفی از فرآیندهای سیاسی و...» است.

۴ - بر مبنای کانتکس استراتژی تحزب‌گرایانه اگر حزب از دل مبارزه گروه‌های اجتماعی عبور می‌کند در نتیجه باید شیوه مبارزه در فرآیند صنفی با شیوه مبارزه در مرحله سیاسی متفاوت باشد، مثلا شیوه مبارزه

کارگری در مرحله صنفی حتما صورت سندیکائی داشته باشد در صورتی که در مرحله سیاسی شیوه مبارزه صورت شورائی دارد.

۵ - فرآیند افقی تکوین حزب حتما از مبارزات شورائی عبور کند زیرا در مرحله مبارزات صنفی ما نمی‌توانیم صحبت از تشکیلات افقی در استراتژی تحزب‌گرایانه بکنیم، بنا براین برای نمونه در شرایط فعلی جامعه ایران که مبارزات طبقه کارگر در حال سپری کردن فرآیند صنفی خود است ما نمی‌توان تبلیغ تشکیلات افقی را در کارگاه‌های ایران مطرح سازیم. لازم است تا ابتدا توسط حرکت تبلیغی و ترویجی جهت اعتلای مطالبات کارگران - از صورت‌های گروهی و فردی و کارگاهی- به سمت مطالبات طبقه‌ای انجام داد و سپس به موازاتی که مطالبات کارگر طبقه‌ای می‌شود، مبارزه آنان نیز از فرآیند صنفی وارد فرآیند سیاسی می‌شود که در این مرحله می‌تواند وارد فرآیند تکوین تشکیلات افقی در استراتژی تحزب‌گرایانه شود.

۶ - تا مبارزه سیاسی صورت نگیرد و به توسط این ابزار نظام سرمایه‌داری و دستگاه سیاسی حامی آن به چالش کشیده نشود، امکان اقدام به تکوین «تشکیلات افقی با استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی» وجود ندارد.

۷ - رابطه استراتژی شورائی با استراتژی تحزب‌گرا «رابطه بین تشکیلات و مضمون مبارزه» می‌باشد و از آنجا که استراتژی شورائی مربوط به مرحله سیاسی مبارزه می‌باشد و با توجه به این که فرآیند افقی استراتژی تحزب‌گرایانه در گرو مبارزه سیاسی است، لذا رابطه حزب و شورا صورت قالب و محتوا به خود می‌گیرد.

۸ - رابطه حزب و مبارزه سندیکالیستی مربوط است به رابطه بسترسازی و نه رابطه تشکیلاتی، حزب عمودی در این مرحله می‌تواند با بسترسازی برای اعتلای مطالبات صنفی کارگران به سمت انجام تشکیلات افقی پیش برود.

۹ - محتمل یک خواست حتی صنفی می‌تواند به محض این که همه گیر شود تبدیل به یک حرکت سیاسی گردد لذا پیشگام در این شرایط برای اینکه بتواند به اعتلای مبارزات کارگران از مرحله صنفی به مرحله شورائی اقدام نماید، موظف است با حرکت تبلیغی و ترویجی بروی مطالبات فردی و گروهی و کارگاهی کارگران آن را فرا گیر بکند و به موازات فرا گیر شدن مطالبات صنفی کارگران، مبارزه از مرحله صنفی وارد مرحله شورائی خواهد شد.

۱۰ - مبانی مبارزات صنفی و سندیکالیستی کارگران بر سه مؤلفه قرار دارد:

الف - برخورداری از حقوق عادلانه،

ب - برخورداری از ساعات کار عادلانه،

ج - برخورداری از حق تشکل.

بنابراین حزب عمودی جهت بستر سازی و اعتلای مطالبات کارگران باید بر پایه این سه مؤلفه اقدام بکند.

۱۱ - از زمانی که کارگر این سوال را مطرح کند که؛ «ارزش اضافی که من تولید می‌کنم کجا می‌رود؟» به درجه ای از آگاهی رسیده و سیاسی شده است و در این مرحله می‌تواند جذب تشکیلات افقی بشود، چراکه در پاسخ به این سوال «ارزش اضافی در تولید کجا می‌رود؟» مناسبات سرمایه‌داری را به چالش کشیده است و چنان که مطرح کردیم با «به چالش کشیدن مناسبات سرمایه‌داری یک عمل سیاسی صورت می‌گیرد و نه یک عمل صنفی» و دلیل آن هم این است «به موازات به چالش کشیده شدن مناسبات سرمایه‌داری، دستگاه سیاسی حامی آن» نیز حتما به چالش کشیده می‌شود.

۱۲ - مبارزه شورائی که استراتژی تشکیلات سیاسی است او را نه فقط به

عنوان تشکیلات کارگری در مرحله مبارزه سیاسی قرار داده است، بلکه «شورا به عنوان عالی‌ترین ارگان و سیستم اداره کننده جامعه» نیز مطرح است، در مبارزه شورائی «شورا به عنوان نظام سیاسی، حقوقی و نظام اجتماعی» مطرح می‌گردد.

۱۳ - اگرچه در مرحله مبارزه سندیکالیستی و صنفی - اتحادیه و سندیکا- از دولت و کار فرما مستقل می‌باشد، ولی به علت این که سرمایه از رابطه اجتماعی مستقل نمی‌باشد مانند شورا نمی‌تواند دارای فونکسیون سیاسی باشد.

۱۴ - تشکیلات شورائی سیستمی است که اگر واقعا به صورت سازمان‌گرایانه حزبی تحقق پیدا کند این امکان را دارد تا «هم مستقل از دولت و هم مستقل از کار فرما و هم مستقل از رابطه اجتماعی یا سرمایه» عمل نماید.

۱۵ - از آنجا که ما بر پایه اعتلای مطالبات می‌توانیم مبارزه را از «مرحله صنفی به مرحله شورائی» گذر دهیم، بنا بر این مبارزات شورائی دارای خط قرمزی غیر قابل عبور ما بین انتخاب «مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی» قائل نیست.

۱۶ - در فرآیند شورائی هر چند مبارزه گروه‌های اجتماعی دارای مضمون سیاسی می‌باشد لیکن این مضمون مبارزه به معنای آن نیست که در فاز شورائی و سیاسی «مبارزه صنفی و سندیکالیستی» تعطیل می‌شود، بلکه تا زمانی که سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی بر جامعه حاکم است، مبارزه شورائی و مبارزه صنفی و سندیکالیستی وجود دارد اما نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور داشت این که «مبارزه صنفی در کانتکست مرحله شورائی خود به خود مضمون سیاسی دارد» چراکه در این مرحله کارگر شورائی در حالی که خواهان افزایش دستمزد است اما مناسبات سرمایه‌داری را هم به چالش می‌کشد.

۱۷ - کار اتحادیه و سندیکا در عرصه مبارزه سندیکائی این است که مجموعه آحاد کارگران را که صورت اتمی، ریز و پراکنده دارند متحد کند. ▶

ادامه دارد

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

- ۷ - چه تفاوتی بین خدای امام محمد غزالی با خدای مولوی و حافظ وجود دارد؟
- ۸ - چه تفاوتی بین خدای اشاعره و خدای معتزله وجود دارد؟
- ۹ - آیا بدون تبیین وحی‌انی و فلسفی و عرفانی از خداوند و در یک دستگاه مذهبی خدا محور می‌توان کوچکترین تبیین فلسفی یا عرفانی از وجود و هستی ارائه داد؟
- ۱۰ - چرا خدا در دستگاه فلسفی کتاب قبض و بسط و تجربه نبوی یک خدای صامت و سوپزکنیو می‌باشد؟
- ۱۱ - چرا در طول حداقل یک صد سال اخیر حتی یک جزوه کوچک تبیینی در باب خدا از طرف جامعه مسلمانان عرضه نشده است؟
- ۱۲ - چرا هر چه بحث کلامی در باب خدا در جامعه اسلامی و در طول هزار سال گذشته می‌باشد وام گرفته از اندیشه کلامی مسیحیت و اندیشه فلسفی یونان است؟
- ۱۳ - چرا تمامی انبیاء ابراهیمی از ابراهیم تا محمد نوک پیکان اولیه حرکت خودشان را در مبارزه با بت پرستی و تصحیح معرفت خداشناسی توده‌ها قرار داده بودند؟
- ۱۴ - آیا تا زمانی که ما نتوانیم یک تبیین وحی‌انی و عرفانی صحیح از خدای ابرکنیو و محیط بر وجود دست پیدا کنیم امکان آن هست که بتوانیم اسلام و قرآن و دین و شریعت و معاد و وحی و رسالت و نبوت و امامت و... را فهم کنیم؟
- ۱۵ - چرا تمامی پیامبران ابراهیمی از ابراهیم تا محمد بعثت و دعوت و رسالت و نهضت خودشان را توسط مبارزه با بت پرستی و بر پایه توحید فلسفی و توحید عبادی و توحید اجتماعی کوشیدند تا به تصحیح معرفت شناسی خدا در اندیشه توده‌ها پردازند؟
- ۱۶ - چرا تا ابراهیم قیام خود را آغاز کرد به جنگ بت خانه اور و بابل رفت؟
- ۱۷ - چرا شعار محمد در سه سال اول حرکت آگاهی بخش مکی قولوا لا اله الا الله تفلحوا بود؟
- ۱۸ - چرا اجتهاد در اصول مقدم بر اجتهاد در فروع است و چنان که اقبال لاهوری می‌گوید: شرط اول بازسازی تفکر دینی در اسلام توسط پیشگام می‌باشد که این اجتهاد در اصول در وضعیت فعلی ما می‌بایست قبل از هر چه چیز از کانال اجتهاد در تبیین ما از شناخت خداوند بگذرد؟
- ۱۹ - چرا تا زمانی که ما نتوانیم در جامعه خود دست به اجتهاد در تبیین شناخت خداوند بزنیم، امکان هر گونه تحول اعتقادی و اجتماعی غیر ممکن خواهد بود؟
- ۲۰ - چرا جامعه ما و جامعه مسلمانان بعد از مرگ پیامبر اسلام اسیر استبداد و اختناق و توتالیتر سیاسی شدند؟
- ۲۱ - چرا خدای مستبد و خودکامه و سلطانی اشاعره که از اواخر قرن اول بر کلام و فلسفه و عرفان و فقه و زهد ما حاکم گردید مبنای ذهنی تمامی حکومت‌های مستبد حاکم بر سرنوشت تاریخ مسلمانان در طول چهارده قرن گذشته قرار گرفت؟
- ۲۲ - چرا جامعه مسلمانان بعد از مرگ پیامبر اسلام حتی برای یک روز دموکراسی و مردم سالاری دینی تجربه نکردند و تلاش امام علی هم در طول حکومت نزدیک به پنج سال خود در این رابطه ناکام ماند؟
- ۲۳ - چرا خدای امام محمد غزالی مانند یک حیوان درنده وحشی به جان انسان افتاده و تبیین می‌شود؟
- ۲۴ - چرا خدای مولوی مانند یک شیر درنده تبیین می‌گردد؟
- پیش شیری آهوئی مدهوش شد هستی‌اش در هست او روپوش شد

- ۲۵ - چرا خدای نجم الدین کبری باد بی نیازی‌اش را در حمله خانمانسوز مغول به تاریخ و خلق مظلوم و محروم ایران می‌وزد؟
- ۲۶ - چرا تمامی دیکتاتورها و مستبدین و نظام‌های خودکامه و توتالیتری که در طول چهارده قرن گذشته بر خلق مسلمان حکمرانی کرده‌اند خود را نماینده خداوند یا پیامبر یا امام زمان می‌دانستند و با اتصال عوام فریبانه خود به خدا و پیامبر و امام زمان خود را برتر از قانون و اخلاق می‌دانستند و بدین وسیله برای حکومت ضد خلقی و ضد مردمی و ضد اخلاقی و ضد انسانی و ضد دموکراتیک خود مشروعیت آسمانی قائل می‌شدند و با مشروعیت آسمانی مقبولیت زمینی را بی ارزش می‌دانستند؟
- ۲۷ - چرا خدای فقهی حوزه‌ها در طول چهارده قرن گذشته هم چون یهوه خدای خودکامه و مستبد وام گرفته از یهود که همه چیز را برای خود می‌خواهد بوده است؟
- ۲۸ - چرا خدای عرفا و متکلمین و فقها و فلاسفه مسلمان در طول چهارده قرن گذشته خدای اشاعره بوده است؟
- ۲۹ - چه شد که خدای اشاعره از اواخر قرن اول هجری توانست تا این اندازه بر فلسفه و کلام و اخلاق و عرفان و فقه ما سلطه پیدا کند؟
- ۳۰ - چرا پیامبر اسلام در حرکت آزادی‌بخش مدنی خود و در هنگام شکستن بت‌ها سردمداران قبایل را مجبور می‌کرد تا با دست خودشان بت‌ها را بشکنند؟
- ۳۱ - آیا مبارزات ابراهیم تا محمد مبارزه با بت پرستی و مجسمه پرستی و سنگ پرستی بوده یا مبارزه با شرک فلسفی و شرک اجتماعی و شرک عبادی برای تصحیح تبیین و تفسیر توده‌ها از شناخت خدا بوده است؟
- ۳۲ - چرا پیامبران ابراهیمی سختترین مرحله نهضت شان مرحله تصحیح تفسیر توده‌ها از خداوند بوده است؟
- ۳۳ - چرا به موازات تبیین جدیدی از خداوند توسط انبیاء ابراهیمی مبارزه اجتماعی با خداوندان قدرت در زمین که در سه شکل خداوندان زور و زر و تزویر عینیت می‌یافت، از سر گرفته می‌شد؟
- ۳۴ - در شعار "لا اله الا الله" محمد چه گوهری نهفته بود که با طرح آن مبارزه بلال با امه خلف و عمار و یاسر و سمیه با ابوجهل و ابوذر با اصحاب دارالندوه و... از سر گرفته شد؟
- ۳۵ - چرا تمامی سران قدرت در جنگ با شعار خداپرستی پیامبران که همراه با تبیین جدیدی از شناخت خداوند بود می‌کوشیدند ابتدا این شعار را عقیم کنند؟
- ۳۶ - چه تفاوتی بین خدای حمزه با خدای ابوسفیان بود؟
- ۳۷ - چه تفاوتی بین خدای بلال با خدای امه ابن خلف بود؟
- ۳۸ - چه تفاوتی بین خداوند عمار و یاسر و سمیه با خداوند ابوجهل بود؟
- ۳۹ - چه تفاوتی بین خداوند محمد و خداوند ابی لهب بود؟
- ۴۰ - چه تفاوتی بین خداوند علی با خداوند معاویه بود؟
- ۴۱ - چه تفاوتی بین خداوند حسین با خداوند یزید بود؟
- ۴۲ - آیا بدون تبیین جدیدی از خداوند می‌توان هرگز به جنگ خداوندان قدرت در یک جامعه مذهبی رفت؟
- ۴۳ - چرا هر نطه و جریانی در کانتکس تبیین خود از خدا حرکت می‌کند؟
- ۴۴ - چرا پیامبران ابراهیمی جامعه را در جهان و خدا تبیین می‌کردند اما سردمداران قدرت جهان و خدا را در آینه جامعه شرک آلود خود تبیین می‌نمایند؟
- ۴۵ - چرا آلبر کامو فریاد بر می‌دارد که «ای خداوندان آسمان، دست از شکنجه انسان‌ها بر دارید؟»
- ۴۶ - چرا بودا فریاد می‌زند که «تعداد خدایان آسمان از تعداد انسان‌های زمین بیشتر شده است؟»
- ۴۷ - چرا هگل فریاد بر می‌دارد که «یهوه خداوند یهود، یک خدای

خودکامه و انسان کش و آزادی کش و مستبد می‌باشد؟»

۴۸ - چرا خدای دیکارت می‌تواند کار محال هم بکند؟

۴۹ - چرا خدای پاسکال به اندازه افرادی که جز فهمیدن نمی‌دانند دور است و برای کسانی که جز دوست داشتن نمی‌شناسند، به نزدیکی استثنام بوی یک گل می‌ماند؟

۵۰ - چرا خدای ارسطو محرک اولیهائی است که تنها در آغاز خلقت به وجود حرکت داد و او حالا تبیین کننده نظام بردگی در جامعه برده دار یونان می‌باشد؟

۵۱ - چرا خدای فویر باخ مادیت برون فکنانه خواسته‌های سرکوب شده انسان‌ها در جامعه طبقاتی می‌باشد؟

۵۲ - چرا خدای سارتر الینه کننده آگزیستانس انسان می‌باشد؟

۵۳ - چرا خدای نیوتن، ساعت ساز تنبلی می‌باشد که برای یک بار با «کوک کردن جهان ساعتی» او را به حرکت واداشته و امروز بیکار و تنبل و بازنشسته و تنها، به مناظره این جهان نشسته است؟

۵۴ - چرا خدای محمد از رگ کردن انسان به انسان نزدیک تر است؟

۵۵ - چرا خدای مارکس مشروعیت بخشنده به نظام طبقاتی جامعه می‌باشد؟

۵۶ - چرا خدای شریعتی تنها در آینه «توحید فلسفی، توحید انسانی، توحید اجتماعی، توحید تاریخی و توحید اخلاقی» قابل تبیین می‌باشد و هر گونه تبیین خداوند را، خارج از کانتکس توحید امری اسکولاستیکی می‌داند؟

۵۷ - چرا خدای علامه طباطبائی ملک و مالک قدرتمندی است که هم پاسخگوی اعمال و افعال خود بر بشر نمی‌باشد و هم هر چه که خواهد می‌کند؟

۵۸ - آیا از چنین خداوند خودکامه و غیر پاسخگویی برای انسان‌ها محصولی جز این نظام مطلقه فقهائی که خود را بالاتر از قانون و اخلاق^۲ می‌داند، شکل می‌گیرد؟

۵۹ - آیا تا زمانی که ما تبیین جدیدی از شناخت خدای واحد جهان ارائه ندهیم، می‌توانیم با این ولایت مطلقه فقهائی که مهیب ترین نظام سیاسی بشر می‌باشد (که مشروعیت خود را از آسمان می‌گیرد) برخورد کنیم؟

۶۰ - چرا خدای مولوی (که همان خدای جبار و غیر پاسخ گوی و مستبد اشاعره می‌باشد)، له کننده اراده و اختیار و آزادی انسان می‌شود. مثنوی دفتر اول - صفحه ۱۴ و ۱۵:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی	زاری از مانی تو زاری می‌کنی
ما چو نائیم و نوا در ما زتوست	ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ما زتوست ای خوش صفات
ما عدم هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلق فانی نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله مان از باد باشد دم به دم
نقش باشد پیش نقاش قلم	عاجز و بسته چو کودک در شکم
پیش قدرت خلق جمله بارگه	عاجزان چون پیش سوزن کارگه
گاه نقش دیو گه آدم کند	گاه نقش شادی و گه غم کند
گر بپرانیم تیر آن نی زماست	ما کمان و تیر اندازش خداست

۶۱ - حافظ با کدامین اعتقاد اشعار ذیل را سروده است؟

دوش می‌آمد و رخساره بر افروخته بود	تا کجا باز دل غم زده‌ائی سوخته بود
رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی	جامه‌ائی بود که بر قامت او دوخته بود
کفر زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل	در رهش مشغله از چهره بر افروخته بود
بارها گفته ام و بار دگر می‌گویم	که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم
در پس اینه طوطی صفتم داشته‌اند	آنچه اسناد ازل گفت بگو می‌گویم
گوئی که رفت حافظ از یاد شاه یحیی	یا رب بیادش اور درویش پروریدن
رموز مصلحت ملک خسروان داند	گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش
جام می‌وه خون دل هر یک بکسی دادند	در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
بگذر بگوی صومعه تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
پنهان ز حاسدان گذری کن که منعمان	خبر نهران برای رضای خداکنند
حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند

۶۲ - چرا پیشگام تا زمانی که نتواند در ایران تبیین جدیدی از شناخت خدا ارائه دهد، امکان ایجاد تحول اعتقادی و در نتیجه تحول فکری و اجتماعی و سیاسی را نمی‌تواند فراهم نماید؟

۶۳ - آیا پیشگام در ایران بدون اجتهاد در اصول فوق، می‌تواند اجتهاد در فروع کند؟

۶۴ - آیا پیشگام بدون اجتهاد در تبیین خود از شناخت خدا، در ایران می‌تواند به اجتهاد در اصول دیگر یا اجتهاد در فروع بپردازد؟

۶۵ - آیا اقدام به نفی دیکتاتوری و توتالیتر سیاسی مطلقه فقهائی در ایران بدون اجتهاد در تبیین شناخت خداوند ممکن است؟

۶۶ - آیا معنی «الطریق الی الله بعدد نفوس خلائق» همین حقیقت نیست که انسان‌ها باید هر کدام بر مبنای خودویژگی‌های ذهنی و عینی خویش، خدا را نه به صورت تقلیدی بلکه به صورت تحقیقی بشناسند؟

۶۷ - چرا در طول چهارده قرن گذشته خدای مستبد اشاعره هم توانست بر اندیشه عرفای مسلمان حکومت کند و هم بر اندیشه فقهای مسلمان و هم بر اندیشه متکلمین مسلمان و هم بر اندیشه فلاسفه مسلمان و... و مدت چهارده قرن است که همه چیز تغییر کرد جز خدای اشاعره که عامل همه بدبختی‌های گذشته ما و مسلمانان در طول چهارده قرن گذشته بوده است؟

۶۸ - آیا بدون تبیین جدید از شناخت خداوند می‌توانیم به اجتهاد در وحی و نبوت که جز اصول بپردازیم؟

۶۹ - چه تفاوتی بین خدای ابراهیم و خدای نمرود وجود دارد؟

۷۰ - چه تفاوتی بین خدای موسی با خدای فرعون وجود دارد؟

۱ - تاریخ معرفت شناسی انسان و خداوند:

«لا تکرار فی التجلی»

بیزارم از آن کهنه خدائی که تو داری هر لحظه مرا تازه خدای دگر هستی

آنچنان که ماسینیون می‌گوید: «بشریت در پروسس تاریخ معرفت شناسی خودش در عرصه تاریخ و وجود دارای فرآیندهای مختلفی بوده است» که ماسینیون دو فرآیند آن را مطرح کرده است. اما قرآن سه فرآیند تاریخی معرفت شناسی انسان را مطرح می‌کند. دو فرآیندی که ماسینیون مطرح می‌کند عبارت است از: «فرآیند سمعی و فرآیند بصری» در فرآیند سمعی تاریخ و معرفت شناسی انسان؛ بشر از طریق گوش به فهم معرفت جهان نائل می‌شده و جهان و هستی و خداوند و... را از طریق گوش فهم می‌کرده است و به این ترتیب است که ما در کتاب‌های مذهبی و اخلاقی بشر اولیه (که بشر سمعی بوده است) از کتاب ریگ ودا- گرفته تا کتاب اوپانیشادها- که قدیمی ترین آثار مسطور در دست بشر می‌باشد و همگی در عرصه اپیستمولوژی وجود، بشریت را امر به شنیدن می‌کنند و در عرصه شناخت

۱. تفسیر المیزان - ترجمه فارسی - جلد ۱۴ - صفحه ۳۷۹ ذیل آیه ۲۳ - سوره انبیاء «لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ» سطر ۲۱ به بعد: پس خدای سبحان که ملک و مالک همه عالم او است هر چه بخواهد می‌کند و می‌تواند بکند و هر حکمی که بخواهد می‌تواند براند، غیر او را نمی‌رسد که چنین باشد او می‌تواند غیر خود را در آنچه می‌کنند بازخواست نماید ولی غیر او را نمی‌رسد که او را در آنچه می‌کند بازخواست نماید.

۲. که به قول آذری قمی؛ نه تنها بر نفوس ملت ایران مسلط است بلکه بر کل وجود تسلط دارد.

که این وجود مستقل صورت حقیقی دارد (نه انتزاعی و ترکیبی و صناعی و اعتباری) این وجود حقیقی اجتماع علاوه بر اینکه ساکن و ثابت نمی‌باشد دارای یک حرکت تکاملی قانونمند است که آبشخور این حرکت تکاملی قانونمند اجتماع انسانی دینامیزم ذاتی جامعه که به صورت دیالکتیکی اجتماع انسانی را به صورت یک پروسس در بستر تاریخ به جریان انداخته و پیش می‌برد و اصلا تاریخ چیزی نیست جز همین پروسس دیالکتیکی استکمالی اجتماع انسانی بر پایه دینامیزم ذاتی‌اش که این پروسس بودن سیر قانونمند استکمال اجتماع باعث شده تا تاریخ از آغاز تا کنون فرآیندهای مختلفی طی کند که این فرآیند از آغاز پیدایش انسان در کره زمین شروع شده است و تا آخر تاریخ ادامه دارد.^۱

بنابراین اجتماع انسانی یک پدیده تاریخی است و امری حادث در کره زمین می‌باشد و تنها عاملی است که با پیدایش و تکوین خود در کره زمین روند و بستر تکامل هستی را از صورت انطباقی (که در تکامل طبیعی بر پایه انطباق با محیط و تنازع بقاء و توارث استوار بود) به صورت تطبیقی^۲ در آورده است که این خصایص اجتماع انسانی باعث گردیده که اجتماع انسانی از آغاز صورت فعلی نداشته باشد و پله پله این پدیده تاریخی در بستر تکامل اجتماعی به مرحله فعلی از رشد رسیده باشد و به همین دلیل اجتماع انسانی در آغاز به صورت یک زندگی جمعی شروع شد که آن زندگی جمعی اولیه اگر از خصیصه اشتراکیت برخوردار بود، ولی اجتماع انسانی نبود بلکه یک زندگی جمعی از انسان‌های اولیه بود که البته به مرور زمان این زندگی جمعی رشد کرد تا به مرحله اجتماع انسانی رسید. بنابراین زندگی جمعی انسان‌ها با اجتماع انسانی متفاوت می‌باشد البته در عرصه زندگی جمعی این موضوع فقط مختص انسان نمی‌باشد و بعضی از حیوانات هم مثل مورچه و موریانه و زنبورها و... از حیث زندگی جمعی با انسان مشارکت دارند. بنابراین زندگی جمعی انسان‌ها غیر از اجتماع انسانی می‌باشد و گرچه هر دو پدیده تاریخی می‌باشند ولی با هم تفاوت ماهوی دارند البته تنها عاملی که باعث استحاله استکمالی فرآیند زندگی جمعی به مرحله اجتماع انسانی شد، اصل تقسیم کار بر بستر تکامل تطبیقی ابزار تولید انسان بود، ولی به هر حال تا زمانی که اجتماع انسانی به عنوان آخرین حلقه ارابه تکامل وجود در کره زمین تکوین پیدا نکرد بستر تکامل انسان فراهم نشد و به همین دلیل بزرگترین هدف پیامبران الهی در راستای تکامل انسان و جوامع انسانی استحاله زندگی جمعی انسان به اجتماع انسانی می‌باشد که این موضوع در رابطه با پیامبر اسلام بیشتر قابل توجه می‌باشد چراکه تمامی تلاش ۲۳ ساله پیامبر اسلام از آغاز بعثت تا زمان وفاتش در راستای این بود که بتواند با برپائی مدینه النبی زندگی جمعی انسان قرن ششم کره زمین را بدل به اجتماع انسانی

۱. و همین امر دلالت بر این موضوع می‌کند که بر خلاف اندیشه ارسطو که می‌گوید: «انسان مدنی بالطبع است» اجتماع زیستی انسان یک امر غریزی و قدیم و غیر تاریخی نیست و بر خلاف اندیشه ژان ژاک روسو اصلی‌ترین تئورسین لیبرال سرمایه‌داری که معتقد است که اجتماع انسانی یک امر تحمیلی و اضطراری و غیر حقیقی می‌باشد و اجتماع انسانی منشاء رذایل انسانی است و سعادت انسان زمانی تامین می‌شود که انسان بازگشت کند به طبیعت افرادی اولیه خودش، یعنی به هر اندازه که انسان اجتماع انسانی را رها کند و به طبیعت اولیه عریان بازگشت نماید سعادتش بیشتر تامین می‌گردد و بزرگترین فونکسیون این اجتماع انسانی از نظر روسو محدود کردن آزادی فردی است، لذا در این رابطه است که روسو معتقد است آنچه اصالت دارد تنها و تنها فرد است، هرچه که آزادی این فرد را محدود کند باید در همش کوبید و بزرگترین عامل محدود کننده آزادی فرد از نظر روسو اجتماع انسانی است که به همین دلیل او معتقد است که این اجتماع انسانی منشاء رذایل انسانی می‌باشد.

۲. بر پایه تکامل انسانی - اجتماعی بر بستر اجتماع انسانی بر پایه تطبیق محیط با خود توسط: ۱- تولید ۲- ابزار تولید ۳- خلاقیت و تفکر و کشف و اختراع و شناخت و خرد جمعی ۴- راست قامتی و دستان آزاد ۵- زندگی جمعی و استعداد اجتماع زیستی.

سمعی بشر است که هستی را به صورت سمعی و شفاهی برای او تبیین می‌نماید. در این رابطه خدایی که انسان در «مرحله معرفت شناسی سمعی» برای خود تبیین می‌کرده است یک خدای شفاهی و سمعی می‌باشد که انسان تمامی معرفتش را از طریق زبان و گوش فهم کرده است. البته در همین رابطه قابل توجه است که خدای سمعی و شفاهی انسان «با فرآیند معرفت شناسی سمعی انسان» از زمانی برای بشریت شکل گرفت که انسان صاحب زبان گردید و تا قبل از پیدایش دوره تحول زبان در انسان هیچگونه اثر دیگری که دلالت داشته باشد بشریت دارای «تاریخ معرفت شناسی» بوده است وجود ندارد. به عبارت دیگر دوران معرفت شناسی یا تاریخ معرفت شناسی انسان از زمانی آغاز شده است که بشریت در فرآیندهای تکاملی خود صاحب زبان گردید. قطعاً اگر بشریت در پروسس تکامل خود صاحب زبان نمی‌شد امکان شکل گیری و تکوین پروسس معرفت شناسی برای او وجود نمی‌داشت، یعنی تمامی پروسه تکوین و تکامل معرفت شناسی انسان در گرو تکوین زبان در انسان تاریخی است.

پیدایش زبان در انسان معلول زندگی اجتماعی انسان بوده است و محصول بشر اجتماعی «زبان» بود و در راستای فونکسیون ارگانیزم مغز او (که بر پایه اشکوبه‌های پاولفی بود در سه اشکوبه کرتکس- قشر میانی و قشر زیرین مغز) تکوین پیدا کرد. تکوین زبان در انسان که عامل تکوین تاریخ معرفت شناسی انسان نیز بوده است، صورت خلق الساعه نداشته بلکه به شکل فرآیندهای مختلفی شکل گرفته است که می‌توان از «زبان اشاره‌انی تا زبان کلامی و زبان سطری» نام برد که در شکل‌های مختلف آن رشد کرده است و به موازات اعتلای فرآیندهای پروسس تکامل زبان هم بوده است که معرفت شناسی انسان تکامل پیدا کرده است و بشریت توانست تا دوران شناخت سمعی و دوران شناخت بصری را طی نماید و وارد دوران شناخت قلبی یا به قول قرآن دوران شناخت «افنده» گردد.

طبیعی است که بشریت در دوران سه گانه فوق از این سه فرآیند شناخت (سمعی و بصری و قلبی) عینکی می‌ساخته و از پشت این عینک بود که «خدا، جهان و انسان» را می‌نگریسته و به تبیین و تفسیر آنها می‌پرداخته است که حاصل آن شد تا شناخت «خدا، جهان و انسان» مبتنی بر پایه فرآیندهای مختلف فوق، در شناخت انسان دچار تحول و تطور و تکامل گردد. یعنی خدا و جهان و انسان در - مرحله معرفت شناسی سمعی- با خدا و جهان و انسان در مرحله - معرفت شناسی بصری- و یا در مرحله معرفت شناسی قلبی- کاملاً متفاوت باشد. آنچه اسناد تاریخی بشر امروز به ما نشان می‌دهد عبارت است از این حقیقت که: خداشناسی و جهان شناسی «سمعی و بصری و قلبی» از آغاز تکوین بشر تا کنون توسط مذهب و پیامبران به انجام رسیده است، ولی این موضوع چنین نتیجه‌ای نمی‌دهد که اگر پیامبران نبودند بشریت نمی‌توانست به معرفت و زبان و فرآیندهای سمعی و بصری و قلبی جهان و خدا و انسان دست پیدا کند! بلکه بالعکس قطعاً بشریت با پای خود هم می‌توانست در بستر پراکسیس همراه با طبیعت و اجتماع و تاریخ به نردبان معرفت دست پیدا کند. البته با پروسه‌انی بسیار طولانی تر از آنچه که تا کنون اتفاق افتاده است، به عبارت دیگر فونکسیون بعثت انبیا در عرصه تاریخ معرفت شناسی انسان فقط صورت کاتالیزور داشته و عامل تکوین نیست. قطعاً اگر انبیا هم نمی‌آمدند بشریت با تکیه بر پراکسیس خود می‌توانست به شناخت خدا و جهان و انسان دست پیدا کند و «معنویت در هستی و هدفدار بودن وجود و هستی» را با آینده روشن فهم کند، ولی او به لحاظ زمانی بسیار و بسیار دور تر از آنچه تا کنون طی کرده است را هزینه می‌کرد تا این محصول گرانبها را به دست آورد. لذا در این رابطه بود که به موازات اعتلای فرآیندهای پروسس تاریخ معرفت شناسی انسان «خداهانی» که برای انسان مطرح شده است سه گونه مختلفی بوده است که عبارتند از: ۱- خدای سمعی. ۲- خدای بصری. ۳- خدای قلبی. ▶

ادامه دارد

بکند تا توسط آن جهت تکامل آینده بشریت بسترسازی کند و تنها دلیل ختم نبوت و ختم امامت و ختم ولایت پیامبر اسلام در این امر نهفته است که او موفق شد حداقل در منطقه بادیه نشین شبه جزیره عربستان اجتماع انسانی یا همان مدینه النبوی به صورت هر چند کوچک و نمونه و الگو برای بشریت بسازد و در میان تمامی انبیاء الهی پیامبر اسلام تنها پیامبری بود که بر پایه ۲۳ سال تلاش شبانه و روز و استخوان سوزش توانست اولین فرآیند پیدایش و تکوین اجتماع انسانی از دل زندگی جمعی را شاهد باشد و بزرگترین دستاورد و معجزه پیامبر اسلام، آنچنانکه عبدالرحمن ابن خلدون تونسی در کتاب «مقدمه تاریخ العبر» تحت عنوان مقدمه ابن خلدون می‌گوید همین خلق و کشف و آفرینش مدینه النبوی برای بشریت بود که در کنار وحی محمدی او^۲ و الفت بین قبائل عربی به عنوان سه معجزه بزرگ پیامبر یاد می‌کند. به هر حال در شناخت حرکت پیامبر اسلام اگر به این موضوع و معجزه و دستاورد تاریخی پیامبر اسلام توجه و شناخت نداشته باشیم اصلاً برای ما نه امکان شناخت وحی پیامبر وجود دارد و نه امکان شناخت اسلام تاریخی و نه اصلاً می‌توانیم فلسفه ختم نبوت و ختم امامت و ختم ولایت پیامبر اسلام را فهم کنیم، چراکه تمامی استراتژی و تاکتیک‌های عملی و تاریخی پیامبر اسلام که بستر تکوین ۲۳ ساله وحی او یعنی قرآن شده و همچنین بستر تکوین اسلام تاریخی در طول حیات وحی‌انی او در طول ۲۳ سال شده است، همه بر این پایه قرار دارد. برای نمونه اگر ما بخواهیم چهار مقوله استراتژیک را در این رابطه مورد تبیین قرار دهیم برای ما راهی جز این نمی‌ماند جز اینکه از این زاویه به آن‌ها نگاه کنیم. چهار مقوله:

۱ - موضوع زن در قرآن و اسلام؛

۲ - موضوع برده و برده‌داری در اسلام تاریخی و وحی محمدی؛

۳ - موضوع فقه و نظام حقوقی موجود در قرآن؛

۴ - موضوع مستضعفین یعنی سه تبعیض بزرگی که امروز وحی محمدی آستان آن می‌باشد و هنوز بر اثر سیطره اسلام دگماتیسم و متحجر حوزه و فقاقت وحی محمدی نتوانسته است از آن خلاصی پیدا کند. همین سه تبعیض بین زن و مرد و بین کافر و مسلمان و بین برده و برده دار می‌باشد که وحی محمدی بر پایه هر سه تبعیض فوق امضاء کرده است، تنها راه نجات وحی محمدی از این سه تبعیض استخوان ساز تاریخی بازخوانی وحی محمدی از زاویه مدینه النبوی و بنیانگذاری اجتماع انسانی توسط پیامبر اسلام می‌باشد، بنابراین قبل از اینکه وارد تبیین موضوع زن و برده و برده‌داری و نظام حقوقی موجود در قرآن تحت عنوان فقه قرآنی و... بشویم، لازم می‌دانیم که در اینجا یکبار دیگر خلاصه آنچه که فوقاً مطرح کردیم مورد اشاره قرار دهیم:

الف - اجتماع انسانی غیر از زندگی جمعی می‌باشد.

ب - هم اجتماع انسانی و هم زندگی جمعی امری حادث در تاریخ می‌باشد که در همین کره خاکی و در مرحله‌انی از رشد انسان حاصل شده است.

ج - در صورت ذاتی و غریزی دانستن زندگی جمعی و اجتماع انسانی، باعث می‌گردد تا ما اجتماع انسانی را به عنوان یک پدیده تاریخی مطرح نکنیم.

د - غیر تاریخی دانستن پدیده زندگی جمعی و اجتماع انسانی علاوه بر اینکه عامل نفی تکامل تطبیقی انسان و اجتماع انسانی می‌شود، بستر بی‌نیازی به وحی و هدایتگری پیامبران را فراهم می‌کند.

ه - اجتماع انسانی فرآیندی است از پروسس استکمالی انسان تطبیقی در

۳. از نظر علامه اقبال لاهوری به علت خودویژگی‌های معرفت شناسانه وحی محمد نسبت به وحی موسوی و وحی عیسوی از بزرگترین معجزه‌های بشریت می‌باشد و اقبال برعکس ابن خلدون عامل ختم نبوت و ختم ولایت و ختم امامت توسط پیامبر اسلام را در همین جوهر معرفت شناسانه وحی محمدی می‌داند.

بستر تاریخ.

و - فرآیند انطباقی تکامل طبیعی ارابه وجود در بستر پدیده اجتماع وارد مرحله تکامل تطبیقی شد.

ز - مبانی فرآیند انطباقی تکامل طبیعی ارابه وجود در این کره خاکی بر پایه سه اصل: ۱ - انطباق با محیط ۲ - تنازع بقاء ۳ - توارث قرار داشته است.

ح - مبانی فرآیند تطبیقی تکامل اجتماعی و انسانی ارابه وجود در این کره خاکی بر پایه چهار اصل: ۱ - توان کار و تولید و ساخت ابزار تولید ۲ - تقسیم کار ۳ - راست قامتی و دستان آزاد بشر ۴ - مغز کرتکس دار و سه اشکوبه‌انی انسان قرار داشته است.

ط - زندگی جمعی انسان که در آغاز پیدایش انسان در این کره خاکی برای انسان حاصل شد اگرچه به لحاظ شکل بندی شبیه زندگی جمعی بعضی حیوانات مثل مورچه و موریهانه و زنبور و... بود ولی در عین حال همان زندگی جمعی انسان اولیه با زندگی جمعی حیوانات بر پایه خودویژگی‌های ساختاری انسان تطبیقی اولیه که فوقاً مطرح کردیم تفاوت ماهوی و کیفی داشت که ریشه این تفاوت ماهوی بازگشت پیدا می‌کرد به اینکه حتی همان زندگی جمعی انسان اولیه که نطفه اجتماع انسانی ثانویه می‌باشد ماهیت تاریخی داشته است، در صورتی که زندگی جمعی حیواناتی مثل مورچه و موریهانه یا زنبور عسل و... ماهیت تاریخی ندارد که همین ماهیت غیر تاریخی زندگی حیوانات فوق باعث گردید تا زندگی این حیوانات برعکس زندگی جمعی انسان اولیه رشد و تکامل نکند، چراکه اگر همان زندگی جمعی انسان اولیه که قرآن در آیه ۲۱۳ - سوره بقره با بیان: «... كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...» و در آیه ۱۹ - سوره یونس با بیان «...وَمَا كَانِ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...» از آن یاد می‌کند ماهیت تاریخی نمی‌داشت در نتیجه غیر تکاملند و فاقد دینامیزم ذاتی می‌شد که حاصل آن عدم امکان استحاله زندگی جمعی انسان اولیه به زندگی اجتماع انسانی ثانویه می‌شد.

ی - تکوین و پیدایش تاریخ، ریشه در تاریخی بودن زندگی جمعی اولیه بر پایه خودویژگی‌های ساختاری انسان تطبیقی دارد، چراکه اصلاً تاریخ چیزی نیست جز پروسس زندگی جمعی تاریخی انسان اولیه در بستر زمان.

ک - بزرگترین حادثه پروسس خلقت تاریخی شدن زندگی جمعی انسان اولیه بر پایه خودویژگی‌های ساختاری انسان تطبیقی اولیه بود، چراکه اگر زندگی جمعی انسان اولیه مانند زندگی جمعی حیوانات دارای زندگی جمعی تاریخی نمی‌شد ارابه تکامل وجود پس از مرحله تکامل انطباقی طبیعی دیگر نمی‌توانست نه در عرصه فرآیند انطباقی تکامل طبیعی و نه در عرصه تکامل تطبیقی حرکت هدفمند خود را به طرف جلو پیش ببرد.

ل - زندگی در بستر زندگی جمعی انسان اولیه صورت اشتراکی داشت اما این اشتراکیت یک اشتراکی اختیاری و انتخابی نبود بلکه اجباری بود که ناشی از عدم تکامل آن جامعه‌ها بود.

ن - اجتماع انسانی یک مرحله تکاملی از پروسس تاریخی زندگی جمعی اولیه بود که توسط هدایتگری حرکت انبیاء برای بشر در مرحله اول حادث شد.

س - اگرچه تمامی انبیاء در راستای تکوین اجتماع انسانی تلاش کردند، اما این تنها پیامبر اسلام بود که توانست بر پایه وحی محمدی که در استمرار حرکت تسلسلی وحی موسوی و وحی عیسوی بود از جامعه بادیه نشین و قبیله‌گی عربستان قرن ششم اجتماع انسانی تحت عنوان مدینه النبوی بسازد.

غ - در بستر راه بشر هم نخستین اجتماع انسانی در پانصد سال قبل از تولد عیسی مسیح یعنی صد سال بعد از بعثت موسی و ۱۴۰۰ سال بعد از بعثت ابراهیم خلیل در دولت شهرهای آتن و یونان با هدایتگری سقراط بوجود

آورد که البته با شهادت سقراط این موضوع به پایان رسید، آنچنانکه با وفات پیامبر اسلام روند رو به اعتلای اجتماع انسانی یا مدینه النبی پیامبر اسلام به بن بست رسید.

ف - مدینه النبی یا اجتماع انسانی پیامبر اسلام که در مدت ۲۳ سال تلاش شبانه و روزی و استخوان سوز پیامبر اسلام تکوین پیدا کرد - به علت اینکه خود یک پدیده تاریخی بود - بستری شد تا توسط آن، پیامبر اسلام هم قرآن و وحی محمدی و هم اسلام را تاریخی بکند چراکه قرآن یا وحی محمدی که در طول ۲۳ سال پاپیای پروسه شکل گیری اجتماع انسانی مدینه النبی تکوین پیدا کند چیزی نیست جز یک پلان یا نقشه اجتماع انسانی که معمار این ساختمان یعنی پیامبر اسلام در عرصه‌های نظام حقوقی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و فلسفی مطرح کرده است.

ص - اگر پیامبر اسلام در راستای تکوین و تشکیل اجتماع انسانی از دل زندگی جمعی و قبیلگی مردم بادیه نشین عربستان حرکت نمی‌کرد، وحی محمدی مانند وحی موسوی و عیسوی یک وحی غیر تاریخی و پکیجی می‌شد، اسلام هم مانند مسیحیت و دین یهود و دین زرتشت یک دین غیر تاریخی می‌گردید. بنابراین تنها عامل و تنها بستری که پیامبر اسلام توانست توسط آن قرآن و اسلام را تاریخی بکند همان پروسه تکوین اجتماع انسانی و مدینه النبی بود، به همین دلیل آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید «مدینه النبی پیامبر اسلام در کنار وحی محمد به عنوان دو معجزه بزرگ پیامبر اسلام می‌باشد.»

ق - گرچه علامه اقبال لاهوری علت ختم نبوت و ختم امامت و ختم ولایت پیامبر اسلام را در دینامیزم ذاتی و خصیصه معرفت شناسانه وحی محمدی و قرآن بر پایه چند منبعی کردن آن می‌داند، ولی عامل دیگر ختم نبوت و امامت و ولایت پیامبر اسلام همین تکوین مدینه النبی یا اجتماع انسانی پیامبر اسلام بود.

ر - به علت تاریخی بودن اجتماع انسانی و مدینه النبی و وحی محمدی و اسلام محمدی، پیامبر اسلام جهت برخورد با موضوع‌هایی مثل زن یا بردگی یا مستضعفین یا نظام حقوقی و نظام سیاسی جامعه مجبور بود که به صورت تاریخی برخورد کند نه به صورت فقهی یا اخلاقی یا اجتماعی و مصلحتی.

ش - همین استراتژی پیامبر اسلام جهت برخورد با این موضوع‌های چهارگانه زن و برده و مستضعفین و نظام حقوقی و سیاسی جامعه به صورت تاریخی باعث شد تا پیامبر اسلام با این موضوع‌ها به صورت پروسه‌ای و درازمدت برخورد کند نه به صورت مقطعی و کوتاه مدت. بنابراین اگر پیامبر اسلام در برخورد با چهار موضوع فوق به صورت تمام شده و غیر تاریخی یا به صورت فقهی برخورد می‌کرد، دیگر نمی‌توانست راه حل او برای جوامع مسلمان بعد از او به صورت یک درمان تاریخی و هدایتگر باشد.^۴

ت - بنابراین اگر بپذیریم که این پیامبر اسلام بود که برای اولین بار در تاریخ انبیاء الهی و پیامبران وحی آسمانی را زمینی کرد و پکیج غیر

۴. آنچنانکه اسلام دگماتیسم حوزه با فقهی کردن برخورد پیامبر با این چهار موضوع، بزرگترین انحراف در فهم اسلام و قرآن را بوجود آوردند، چراکه در نهایت به عنوان مثال حاصل این انحراف همین جنایت و مصیبتی می‌شود که توسط اسلام دگماتیسم فقهانی حوزه که مادیت و تجسم آن در نمای این رژیم مطلقه فقهانی حاکم می‌باشد در مدت سی سال گذشته در جامعه ایران به وقوع پیوسته است که تحت لوای اسلام فقهانی علاوه بر اینکه مدت بیش از سی سال است که توسط نظام حقوقی اسلام فقهانی در این مملکت جوی خون به راه انداخته‌اند و حداقل حقوق انسانی و بشر را به چالش کشیده‌اند و کمترین حقوق سیاسی و اجتماعی برای مردم ایران قائل نیستند و ۸۵٪ کل قدرت سیاسی و اقتصادی و قضایی و تقنینی و اداری و نظامی و اجتماعی تحت عنوان ولایت فقیه در دست یک شخص قرار داده‌اند که علاوه بر اینکه خود را نماینده خدا در زمین و امام زمان می‌داند در برابر هیچ نیروی پاسخگوی نیست و تمامی نهادهای نظارتی این کشور را یا مستقیم و یا غیر مستقیم توسط خود این شخص انتصاب می‌گردد.

تاریخی وحی موسوی و عیسوی را تاریخی کرد، طبیعی است که اینچنین پیامبری با چهار موضوع فوق می‌بایست به صورت تاریخی برخورد کند، چرا که محمد به خوبی می‌دانست که برخورد غیر تاریخی کردن با این چهار موضوع تاریخی بشر نه تنها اسلام و وحی را دچار انجماد و دگماتیسم می‌کند از همه مهم‌تر باعث می‌گردد که تحت نسخه‌های فقهی غیر تاریخی این نسخه به صورت یک طلسم باقی بماند و هرگز گامی در جهت عملی و عینی پیش نبرد.

ث - بزرگترین کاری که محمد تاریخی با وحی تاریخی در برخورد با این چهار موضوع تاریخی انجام داد، برخورد تاریخی با این چهار موضوع تاریخی بود.

خ - برخورد تاریخی کردن پیامبر اسلام با این چهار موضوع تاریخی باعث شد که:

اولاً: اسلام نتیجه برخورد با این چهار موضوع را در زمان و آینده طلب کند؛

ثانیاً: موضوعات چهارگانه فوق در آینده باید به صورت تاریخی و غیر فقهی دنبال بشود چراکه برخورد فقهی با این چهار موضوع باعث می‌گردد تا دینامیزم ذاتی و تاریخی آن‌ها نادیده گرفته شود؛

ثالثاً: باید جهت برخورد با این چهار موضوع در هر مقطعی از تاریخ بر پایه شرایط مشخص آن جامعه به صورت پروسه‌ای با این چهار موضوع برخورد بکنیم نه به صورت مقطعی؛

رابعاً: از همه مهم‌تر باید با این چهار موضوع در بستر پراکسیس اجتماع انسانی برخورد بکنیم.

۵ - **رهائی زن تاریخی در اندیشه تاریخی محمد:** آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم پیامبر اسلام کوشید با موضوع رهائی زن در جامعه بادیه نشین و قبیله‌ای عربستان به صورت کنکری و تاریخی برخورد کند، در همین رابطه تنها بستری که برای انجام این مقصود خود انتخاب کرد اجتماع انسانی مدینه النبی بود تا توسط آن زن عرب بادیه نشین جامعه قبیلگی قرن ششم میلادی را در بستر آن به عنوان یک الگو و مدالیت به سمت رهائی پیش ببرد. به همین دلیل برای فهم این حرکت پیامبر اسلام باید نخست دریابیم که زن بادیه نشین عربستان در قرن ششم میلادی در چه شرایطی قرار داشت؟ تا زمانیکه برای این سوال یک پاسخ واقعی پیدا نکنیم هرگز نمی‌توانیم به تبیین این موضوع بپردازیم. جای هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد که زن در آن تاریخ و جامعه از هر گونه حقوق اجتماعی و اقتصادی و انسانی محروم بود و تنها فضای زندگی او فضای خصوصی خانه و تنها پراتیک حیاتش تولید نسل و پاسخگوی شهوت مردان قوم بود، در جامعه قبیلگی مکه و مدینه و بادیه عربستان هیچگونه اجتماع انسانی وجود نداشت تا از زاویه آن بتوانیم زن عربستان قرن ششم میلادی را بشناسیم. لذا در همین رابطه بود که پیامبر اسلام کوشید تا پاپیای تکوین اجتماع انسانی خود، زن را در کنار مرد وارد پراکسیس جامعه و خودسازی بکند تا در آن بستر زن را به عرصه رهائی پیش ببرد، پیامبر اسلام از همان آغاز همیشه بیمناک بود تا حقوقی را از زاویه عاطفی یا ترحم به زن جامعه خودش بدهد و همیشه تلاش می‌کرد تا زن خود به حقوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خود برسد، به همین دلیل بود که او با جدی‌ترین شکل به فرزند دختر خود فاطمه همسر علی و مادر حسنین و زینبین می‌گفت: «فاطمه خودت برای خودت کاری بکن من برای تو نمی‌توانم هیچکاری بکنم» پس پیامبر در بستر اجتماع سازی به رهائی زن می‌اندیشید و در بستر اجتماع سازی می‌کوشید تا با استحاله فضای زندگی زن عربستان از صورت خصوصی به فضای اجتماعی و فضای سیاسی بستر رهائی زن عربستانی را فراهم بکند، چراکه در بستر اجتماع انسانی یا مدینه النبی پیامبر است که زن در بستر فضای اجتماعی و سیاسی

بوجود آمده برای او در کنار فضای خصوصی خانواده می‌تواند به راحتی پراکسیس انسانی و اجتماعی و سیاسی بکند و خود حقوق تاریخی از دست رفته خویش را به دست آورد و مسیر رهایی تاریخی خود را پیدا کند و در همین رابطه است که محمد در عرصه وحی و اسلام تاریخی پس از فراهم کردن بستر اجتماع تمامی حقوق اجتماعی و سیاسی و انسانی برای زن مانند مرد قائل می‌شود، به این امید که به موازات اعتلای اجتماعی این زن بتواند رهایی زن را در بستر اجتماع انسانی کسب نماید.

۶ - برده و برده‌داری در بستر اسلام تاریخی: در خصوص موضوع برده و برده‌داری هم باز پیامبر اسلام کوشید از زاویه تاریخی به این پدیده تاریخی نگاه کند، لذا گرچه پیامبر با پدیده برده و برده‌داری به شدت کینه می‌ورزید اما می‌کوشید تا اولاً برده را از صورت کالائی خارج کند و تنها به صورت اسراء جنگی محدود کند، در ثانی در خصوص همین برده‌های جنگی هم به خاطر اینکه الغای آن نیازمند همگانی و جهانی بود، لذا اگر پیامبر اسلام خود به صورت یک طرفه لغو می‌کرد طرف مقابل می‌توانست از برده‌های اسیر شده سپاه محمد به عنوان یک عامل فشار استفاده کند در این رابطه بود که معتقد بود این امضای وحی در پایه برده‌داری باید در آینده با لغو همگانی برده از بین برود.

۷ - نظام حقوقی یا احکام فقهی وحی تاریخی محمد: آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: نظام حقوقی موجود در قرآن که در خصوص اجتماع مدینه النبی عصر پیامبر تنظیم شده است صورت یک الگو و نمونه دارد تا روش و متد تطبیقی پیامبر اسلام در برخورد با آن جامعه به صورت تاریخی فهم کنیم نه اینکه به صورت دکماتیسیم یا انطباقی در قرن بیست و یکم یعنی قرن آگاهی خلق‌ها بخواهیم آن قوانین به صورت فقهی مو به مو در جامعه خود پیاده کنیم.

۸ - مستضعفین در آینه اسلام تاریخی و جامعه تاریخی پیامبر اسلام: اگر این حقیقت را از وحی محمدی دریابیم که پیامبر با صراحت از مستضعفین به عنوان حامیان اجرائی دعوت تاریخی خود یاد می‌کند باید قبول کنیم که مستضعفین مانند موضوع‌های فوق از یک جایگاه تاریخی برخوردار می‌باشد و همچنین اگر بپذیریم که خود استضعاف به انواع استضعاف اقتصادی، استضعاف سیاسی، استضعاف اجتماعی و استضعاف فرهنگی تقسیم می‌شوند خیلی طبیعی خواهد بود که در بستر تاریخ یکی از وظایف عمده پیشگامان جهت تعیین خواستگاه نیروهای جنبش تعیین مصداق عینی آن‌ها می‌باشد.

۹ - سرمایه‌داری و اجتماع سازی: هر چند انبیاء الهی و در راس همه آن‌ها پیامبر اسلام تلاش کردند تا با برپائی اجتماع انسانی بستر پراکسیس تاریخی انسان را فراهم کند اما از آنجائیکه خود اجتماع سازی جدای از مؤلفه ذهنی نیازمند شرایط عینی نیز می‌باشد این استراتژی پیامبران در کوتاه مدت یعنی پس از وفات پیامبران به بن بست رسید و حتی امام علی در طول مدت چهارسال ۹ ماهه حکومتش نتوانست پروسه جامعه سازی یا مدینه النبی پیامبر اسلام را ادامه دهد و در این رابطه شکست خورد، ولی به موازات فراهم شدن شرایط عینی اجتماع از بعد از انقلاب صنعتی و پیدا شدن ماشین و ظهور سرمایه‌داری صنعتی موضوع اجتماع سازی

۵. اشاره به آیات ۵ - سوره قصص: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و آیه ۷۵ - سوره النساء: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنَ لَدُنْكَ نَصِيرًا» که در این آیه قرآن راه خدا و راه مستضعفین یکی می‌داند.

دگر باره در دستور کار نظریه پردازان و تئوریسین‌ها و فلاسفه قرار گرفت و دلیل این امر هم این بود که بشریت به فهم این حقیقت رسید که در مناسبات مادون سرمایه‌داری به علت نبودن شرایط عینی زندگی جمعی که همان تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و خدمات اجتماعی می‌باشد امکان تکوین اجتماع وجود نداشت و جامعه فنودالی و زمینداری و ماقبل دوران زمینداری باز به علت نبودن شرایط عینی زندگی اجتماعی به صورت همان زندگی جمعی گذشته بدون آنکه به مرحله اجتماع برسد پیش می‌رفته‌اند.^۶

والسلام

۶. البته تا این حد قابل قبول است که زندگی جمعی در دوران زمینداری و دوران ماقبل زمینداری نسبت به زندگی جمعی انسان اولیه به خاطر تاریخی بودن همان زندگی جمعی انسان اولیه آنچنانکه قبلاً هم به اشاره رفت، رشد یافته تر می‌باشد ولی در عین حال هنوز در مناسبات مادون سرمایه‌داری شرایط عینی جهت تکوین اجتماع انسانی فراهم نشده بود و زندگی جمعی به صورت غیر اجتماعی در بستر تاریخ پیش می‌رفت، با طلوع نظام سرمایه‌داری صنعتی و پیدایش ماشین و پیدایش تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و خدمات اجتماعی شرایط عینی زندگی اجتماعی به جای زندگی جمعی گذشته فراهم شد. نظام سرمایه‌داری که به صورت جبری تمام این کره خاکی را مورد تاخت و تاز خود قرار داد و در مدت کمتر از یک قرن حتی جنگ‌های آمازون را هم جهت کسب بازار کالا و نیروی کار ارزان و مواد اولیه ارزان به چالش کشید در هر منطقه‌ای که وارد می‌شد با برپائی نظام آموزشی و اداری و قضائی و تولیدی و نظامی و انتظامی جدید و ورود صنعت و تکنولوژی به آن جوامع فضای عینی و ذهنی تولد و استحاله زندگی جمعی به زندگی اجتماعی فراهم می‌کرد که با ایجاد فضای اجتماعی انسان عصر سرمایه‌داری دیگر با فضای خصوصی و قبیلگی و بسته جوامع مادون سرمایه‌داری وداع کرد و وارد فضای باز زندگی اجتماعی شد که با ورود انسان به این فضا و پراکسیس با این زندگی اجتماعی جدید انسان اجتماعی برای خود یک سلسله حقوق جدید قائل شد که شعار آزادی و حقوق دموکراتیک نمایش این خواسته‌ها و حقوق بود که عبارت بود از خواستن حق تعیین سرنوشت، حق انتخاب، حق انتقاد، حق اعتصاب، حق تظاهرات و حق تشکیل نهادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و... در این رابطه بود که به موازات شکل گیری زندگی اجتماعی، موضوع دکترین سوسیالیسم در راستای برپائی زندگی اجتماعی در عرصه تولید و توزیع و خدمات و مصرف و اجتماعی کردن نهاد حکومت و اجتماعی کردن معرفت در دستور کار بشر قرن نوزدهم به بعد قرار گرفت. از آنجائیکه اجتماعی کردن تولید در گرو اجتماعی کردن دو مؤلفه مهم تولیدی یعنی:

الف - اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید؛

ب - اجتماعی کردن سرمایه‌های تولیدی و تجاری و خدماتی می‌باشد، با عنایت به اینکه در مناسبات سرمایه‌داری به موازات پیچیده شدن و تکامل ابزار تولید و سرمایه، خود مناسبات سرمایه‌داری هم رفته رفته پیچیده می‌گردد از جمله اموری که در عصر سرمایه‌داری دچار تحول کیفی شد موضوع سرمایه بود که در آغاز از صورت سرمایه صنعتی و کالا و تجاری آغاز شد و سپس با پیوند سرمایه پولی و سرمایه صنعتی، سرمایه مالی شکل گرفت. لذا در عرصه سوسیالیسم جهت اجتماعی کردن تولید یکی از مهم‌ترین مبانی این روند، اجتماعی کردن ابزار تولید و سرمایه می‌باشد لذا در آن مرحله موضوع مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و ماشین و سرمایه‌های بانکی و صنعتی و تفکیک آن‌ها از مالکیت شخصی از اهم اموری است که باید در دستور کار قرار گیرد، چراکه تا زمانی که مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و سرمایه‌های صنعتی و بانکی تحقق پیدا نکند مبارزه با طبقه حاکمه غیر ممکن می‌باشد البته همه این امور در گرو تکوین دموکراتیک حاکمیت و اجتماعی شدن سیاست و حاکمیت است.

با توجه به این که خواستگاه تکوینی هر سه اسلام از گرایش‌ات -اسلام طبقاتی و اسلام ضد طبقاتی- شکل گرفت که از زمان شروع جامعه سازی پیامبر اسلام در مکه و نیز به علت این که خواستگاه جذب نیروهای جامعه اولیه پیامبر اسلام از جامعه طبقاتی مکه بود، باعث گردید تا ناهنجاری‌های طبقاتی با ورود - فردی و دسته جمعی- ایمان آوردندگان به اسلام از جامعه مکه وارد مدینه النبی (یا جامعه پیامبر اسلام) بشود. در ابتدا وجود ویژگی‌های پیامبر اسلام که با - مدیریت توحیدی در گفتار و رفتار و کردار و شخصیت- همراه بود، باعث نشد تا در آن زمان تضادهای طبقاتی به صورت - مبارزه طبقاتی- در آید، اما با مرگ پیامبر اسلام تضادهای طبقاتی به صورت مبارزه طبقاتی ظهور کرد و نخستین عاملی گردید تا -اسلام حقیقت- پیامبر اسلام (حتی در آن زمان که امام علی در حال مراسم کفن و دفن جنازه پیامبر بود) به سه اسلام؛ ۱- هویت به رهبری ابوسفیان. ۲- اسلام قدرت به رهبری شیخین و مخصوصا عمر. ۳- اسلام حقیقت به رهبری امام علی. تقسیم شود، با این تقسیم بندی در اسلام ها «مبارزه طبقاتی شکل سیاسی به خود گرفت». فرایند سیاسی در مبارزه طبقاتی به زمان عثمان بر میگردد که با مبارزه عربان ابوذر و تبعید او توسط عثمان به پایان رسید و از آنجا وارد فرایند آنتاگونیسم شد! قتل عثمان به دست عمار یاسر (که با قیام مردم بر علیه عثمان به نقطه اوج خود رسید) و سه جنگ - قاسطین و ناکثین و مارقین- در دوره حکومت (چهار سال و نه ماهه) امام علی مولود همین فرایند آنتاگونیسم در مبارزه طبقاتی بود که در ادامه به قتل گاه مرج العذرا و کربلا و... می رسد، که تا به امروز در روند تاریخ مبارزه طبقاتی و انشعاب سه گانه اسلام محمد (به سه اسلام حقیقت علی و اسلام قدرت عمر و اسلام هویت ابوسفیان) وجود داشت. گرایش‌ات فوق در عرصه‌های سیاسی و آنتاگونیست دارای فراز و نشیب تاریخی بوده‌اند، یعنی در یک زمان -اسلام قدرت- توانست به صورت مطلق قدرت سیاسی جامعه را در دست بگیرد (دوران عمر) و در دوران بعد -اسلام حقیقت- توانست قدرت سیاسی را به دست گیرد (دوران علی) و در دوران دیگر اسلام قدرت با اسلام هویت ائتلاف کردند (دوران عثمان) و در زمانی اسلام هویت به تنهایی توانست قدرت را بدست بگیرد (دوران بنی‌امیه) و زمان دیگر اسلام هویت و اسلام قدرت در هم ادغام شدند (دوران‌های بنی‌عباس و عثمانی و صفویه و حاکمیت نظام مطلقه فقه‌های ایران)، و قابل توجه آن که؛ اسلام معرفتی در اشکال مختلف آن (اسلام فقه‌های و اسلام کلامی و اسلام فلسفی و اسلام خانقاهی و تصوفی و باطنی) محصول ادغام و اتحاد اسلام هویتی و اسلام قدرت توسط بنی‌عباس (از قرن چهارم به بعد) بود.

بنابراین اسلام ها در طول تاریخ پیدایش خود به خدمت حکومت‌های بنی‌عباس و عثمانی و صفویه و رژیم مطلقه فقه‌های حاکم بر ایران در آمدند، اما مصیبت و فاجعه‌هایی که بیش از این در رابطه با جهان اسلام اتفاق افتاد این بود که؛ با تمام تلاشی که توسط ائمه شیعه (به رهبری امام علی و در راس آن‌ها امام صادق و امام باقر) انجام گرفت، اسلام حقیقت حتی در عصر امام صادق و امام باقر هم در کانتکس یک سلسله روایات و احادیث محصور ماند! آنچه از قرن چهارم در اشکال مختلف (اسلام فقه‌های حوزه و اسلام فلسفی ارسطو و اسلام خانقاه صفویه و اسلام کلامی اشاعره) در جامعه مسلمانان رشد کرد، همه بیگانه با اسلام حقیقت علی بود و در راستای -اسلام در هم تنیده هویت و قدرت- شکل گرفت که در اشکال مختلف رشد سرطانی پیدا کرد و هر کدام به شکل و صورت گولی مهیب در آمدند که از فرط گرسنگی -اسلام‌های سرطانی زده دیگر را می‌خوردند- یعنی اسلام فلسفی با هضم فلسفه یونان قدیم ارسطویی - افلاطونی، چنان قدرت گرفت که فریاد خاقانی را در قرن پنجم بلند کرد که؛ «فعل اسطوره ارسطو را بر در احسن الملل ننهید!» و یا اسلام فقه‌های

حوزه‌ها آن چنان غول آسا رشد کرد که فریاد امام محمد غزالی (در کتاب احیاء العلوم در قرن پنجم) بلند شد که؛ «امروز فقه آن چنان بی محابا رشد کرده است که برای جامعه اسلامی به صورت یک آفت در آمده است» و یا اسلام خانقاه تصوفی با رشد تصاعدی به صورت یک اپیدمی در آمده بود که فریاد سیدجمال را در قرن نوزده در مصر بلند کرد و گفت؛ «که همین عرب‌های مصر دو تا آیه قرآن نمی‌توانند از حفظ بخوانند اما اگر -اشعار ابن فارض- را بخوای، همه آن را از حفظ اند و با خواندن آن غش می‌کنند و از حال می‌روند». به این ترتیب اسلام‌های معرفتی در اشکال مختلف (به شکل فقهی و فلسفی و کلامی و تصوف خانقاهی و...) رشد سرطانی کردند و همین امر باعث انحطاط اسلام گردید، چراکه از اسلام حقیقت فاصله گرفتند. تمامی مصلحین که در جامعه‌های اسلامی و برای نجات مسلمانان بلند شدند، موافق بودند که نجات مسلمانان از انحطاط در گرو نجات اسلام معرفتی از انحطاط می‌باشد و در این رابطه دست به لاغر کردن و «پیرایش اسلام» زدند تا از رشد سرطانی آن جلوگیری کنند. از اینجا طرح دو اسلام «آریشی و پیرایشی» مطرح می‌شود؛ -اسلام آریشی- بر تمامی اسلام‌های معرفتی (فقه‌های حوزه و فلسفی ارسطویی و تصوفی خانقاهی و...) دلالت می‌کند که از قرن چهارم و پنجم در خدمت -اسلام هویت و قدرت- در آمدند و -اسلام پیرایشی- دلالت بر شعار و استراتژی و خواسته تمامی مصلحین می‌کند که از قرن پنجم در جهت نجات -اسلام حقیقت علی- استراتژی نجات از اسلام معرفتی (فقهی و فلسفی و تصوفی و کلامی و...) را انتخاب کردند، اسلام پیرایشی برای رسیدن به این استراتژی معتقد به سبک کردن اسلام حقیقت (از زیر بار فقه حوزه و فلسفه ارسطویی و تصوف خانقاهی و کلام اشعری گری و...) بود که از خاقانی تا امام محمد غزالی و از عبدالرحمان ابن خلدون تونسی تا محمد عبده و از علامه محمد اقبال لاهوری تا شریعتی و از شریعتی تا نشر مستضعفین ادامه پیدا کرده است.

۵ - شریعتی و اسلام پیرایشی:

ما گفتیم بزرگترین درد و سوال شریعتی در عصر خود اش این بود که؛ چرا اسلام معرفتی در اشکال مختلف آن (اعم از فقهی و فلسفی و کلامی و تصوف خانقاهی و...) با این که چهارده قرن رشد سرطانی کرده است، در این زمان توانائی ساختن یک نیمه ابوذر ندارد؟ چنان که مطرح کردیم پاسخ شریعتی به این سوال تاریخی خود این فریاد بود که «علت این که اسلام دیگر در این زمان پتانسیل انسان سازی خود را از دست داده است، بر اثر رشد سرطانی در طی چهارده قرن -اسلام معرفتی- امروز سنگین شده است و از نظر شریعتی تمامی اسلام‌هایی که امروز مطرح می‌باشند همه شاخه‌هایی از همین اسلام‌های معرفتی هستند، لذا شریعتی معتقد بود برای دست یافتن به اسلام حقیقت علی و پیامبر اسلام، از طریق این اسلام‌های سرطانی (فقهی و فلسفی و کلامی و تصوفی اشعریگری و...) امکان پذیر نیست، چراکه - ورود به اسلام‌های سرطانی و تخصصی همان و سی تا چهل سال زمان را به گل بنشینید همان (نقل می‌کنند که روزی پدر شریعتی به او می‌گوید؛ چرا ما با این همه اطلاعات فقهی و تفسیری و کلامی و فلسفی و... که داریم نتوانستیم به اسلامی که تو می‌گویی دست پیدا کنیم، اما تو با این سوادت توانستی این اسلام را مطرح کنی؟ می‌گویند شریعتی در پاسخ به پدرش می‌گوید؛ دلیل آن این است که من آنچه که شما از اسلام می‌دانید، نمی‌دانم). که تکیه شریعتی در پاسخ به پدرش تنها مرزبندی ما بین این اسلام‌ها بود و پس از آن که شریعتی دریافت که از طریق تصفیه این اسلام‌های (تخصصی و فنی و زنگار گرفته و به انحطاط نشسته فقهی و کلامی و فلسفی و تصوفی و...) نمی‌تواند به اسلام حقیقت دست پیدا کند، به یک کشف بزرگ تاریخی در حیات خود دست یافت و آن این که؛ تنها نزدبانی که می‌تواند ما را به اسلام حقیقت پیامبر اسلام هدایت کند (نه فقه است، نه عرفان مولوی است، نه کلام فخر رازی است، و نه فلسفه امثال قرآن یعنی مذهب و دین.

ملاصدرا و طباطبائی و ابن سینا و ابن رشد و... است) بلکه مثلث «تاریخ و قرآن و نهج البلاغه» است. تاریخ از نظر شریعتی تنها چراغی است که می‌تواند انسان را به نزدیک ترین منبع نور و خورشید هدایت کند و شرایط و وضعیت آن عصر را برای ما بازگو کند و واقعیت‌ها را چنان که بوده‌اند برای ما تشریح و تبیین نماید، اما از نظر شریعتی چنان که در مقدمه تفسیر سوره روم (در آبان ماه سال ۵۱) می‌گوید؛ قرآن تنها منبعی است که بدون تحریف و به همان صورت اولیه‌اش باقی مانده است و با هر چه تلاش نتوانستند آن را تحریف کنند، تنها کاری که کردند این بود که «ما آن را بد بفهمیم». به قول علامه اقبال لاهوری؛

نقش قرآن چونکه در عالم نشست نقش‌های پاپ کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه هرچه از حاجت فزون داری بده

اما از نظر شریعتی در خصوص نهج البلاغه؛ امام علی مجسمه اسلام ناطق و حق ناطق و آزادی ناطق و عدالت ناطق و... می‌باشد، نهج البلاغه تنها آینه‌ای است که ما در این زمان می‌توانیم توسط آن به تماشای اسلام حقیقت علی و پیامبر بردازیم و ریسمانی است که با صعود از آن می‌توانیم به شمه نور و آبخور حقیقت دست پیدا کنیم. چنان که مولوی با تائید نظر شریعتی مثنوی - دفتر اول - صفحه ۱۶۶ - سطر ششم به بعد، می‌گوید؛

ای علی که جمله عقل دیده ائی شمه ائی واگو از آنچه دیده ائی
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک
باز گو ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته چشم‌های حاضران بر دوخته
راز بگشای ای علی مرتضی ای پس سوء القضاء حسن القضاء
از تو بر من نافت پنهان چون کنی بی زبان چون ماه پرتو می‌زنی
چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

شریعتی رسماً از سال ۴۵ کار فرهنگی و تئوریک خود را آغاز کرد (در سال ۴۵ اسلام شناسی مشهد را بر پایه همان چراغ راهنمای تاریخ نوشت و در سال ۴۷ محمد خاتم پیامبران و مقالات مربوط به از هجرت تا وفات را نوشت و در سال ۴۸ کنفرانس روش شناخت اسلام را تدوین کرد)، شریعتی در تمامی این‌ها کوشید تا با نردبان تاریخ به تبیین شخصیت پیامبر اسلام و جامعه او و یاران و دست پروردگان او و کتاب قرآن بردارد، شریعتی (تا سال ۴۸) مدعی بود که؛ «روش شناخت اسلام» او تنها روشی است که می‌تواند به - شناخت خدای محمد و کتاب محمد و جامعه محمد و دست پروردگان محمد- دست یابد.

و - اسلام آرایشی، اسلام پیرایشی در ترازوی اسلام تاریخی:

در درس‌های قبلی اسلام شناسی مطرح کردیم که بزرگترین کشف تئوریک شریعتی (سیاسی و شریعتی جامعه شناس و شریعتی کامل) که هم جهان اسلام را پس از چهارده قرن متحول کرد و هم شناسنامه تئوریک خود را دگرگون ساخت، «کشف تاریخی بودن اسلام» است، همان طور که قبلاً هم گفتیم کلید فهم تمامی اندیشه شریعتی در گرو فهم یک جمله است؛ یعنی چه که شریعتی اسلام تاریخی را کشف کرد؟ مگر قبل از شریعتی تاریخ اسلام در جامعه مسلمین وجود نداشت؟ مگر علم تاریخ یا علم جامعه شناسی به توسط عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی در قرن هشتم کشف نشد؟ مگر در قرآن بیش از هر موضوعی بر موضوع تاریخ تکیه ندارد؟ مگر امام علی این همه در نهج البلاغه بر تاریخ تکیه و سفارش نکرده است؟

پس معنی این که شریعتی برای اولین بار در جهان اسلام «تاریخی بودن اسلام» را کشف کرد یعنی چه؟ چنان که قبلاً هم مطرح کردیم کشف تاریخی بودن اسلام غیر از - تاریخ اسلام و غیر از علم تاریخ ابن خلدون و غیر از توصیه نگرش تاریخی قرآن و نهج البلاغه- است، اگر بخواهیم با زبان آگزیستانسیالیستی و با زبان خود شریعتی صحبت بکنیم باید گفت که؛ از نظر شریعتی معنی -اسلام یک دین تاریخی- است یعنی اسلام دارای «ماهیت موخر بر وجود خود» است که در طول زمان مادیت و عینیت پیدا کرده است. (البته اگر اجازه آن را داشته باشیم که برای اسلام دو ترم «وجود و ماهیت» را که آگزیستانسیالیسم در خصوص انسان به کار می‌برد، ما هم به کار ببریم، و به هر حال تنها با زبان آگزیستانسیالیست - که دیسکورس شریعتی نیز بود- و نیز آن چنان که خود او در یکی از درس‌های اسلام شناسی ارشاد می‌گوید؛ تنها دیسکورسی است که اندیشه او را می‌تواند «تبیین فلسفی و عرفانی و اجتماعی و تاریخی» بکند، و ما در اینجا می‌توانیم با وام گرفتن دو ترم «وجود و ماهیت از دیسکورس آگزیستانسیالیسم» به تبیین نتایج تئوریک اندیشه شریعتی از این نظریه که می‌گوید؛ «اسلام یک دین تاریخی است» بردازیم که در زیر عبارتند از:

● تمام ادیان ابراهیمی در قبل از اسلام (اعم از یهود و مسیحیت و...) دارای «ماهیتی مقدم بر وجود» خود بودند که مبتنی بر - وحی دفعی و پکیجی- بود که بر همه آن‌ها به یک شکل نازل می‌شد، و لذا ماهیت اولیه آن‌ها (که همان وحی موسوی و وحی عیسوی بود) در بستر زمان رشد نکرد و به همان صورت اولیه باقی ماند (البته منظور ما در اینجا تحریف تاریخی این نوع وحی نیست! زیرا از نظر ما «تحریف دین با تکامل دین» دو موضوع کاملاً متفاوت می‌باشد).

● اسلام معرفتی (در تمامی رشته‌های آن اعم از اسلام فقهاتی حوزه‌ها و اسلام فلسفی ارسطونی و فلاسفه مسلمان و اسلام متکلمین اشاعره و اسلام تصوفی خانقاهی و...) به مدت بیش از چهارده قرن برای اسلام دارای - یک ماهیت ثابت اولیه- قائل بودند و در این رابطه وظیفه خود را - طرح و تفسیر و توضیح- همان ماهیت ثابت می‌دانستند و هیچ‌گونه رشد و تکامل هم برای خود اسلام قائل نبودند.

● اعتقاد شریعتی به «تاخر ماهیت بر وجود اسلام» بیان‌کننده این موضوع است که گرچه در ادیان ابراهیمی ماقبل پیامبر اسلام وحی دفعی و پکیجی به صورت «ماهیت ثابت» قرار داشته است اما در اسلام و وحی نبوی پیامبر اسلام به صورت «وجود» نماد پیدا می‌کند که با رشد تکاملی خود و در پروسه زمان رفته رفته ماهیت اسلام را شکل می‌دهد، به عبارت دیگر ماهیت اسلام (برعکس وجود اسلام که در زمان پیامبر اسلام با آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و...» کامل و تمام گردید) هیچ گاه تمام و کامل نمی‌شود بلکه پیوسته در حال تکامل می‌باشد.

● «تاریخی بودن اسلام» که شریعتی آن را کشف کرد دلالت بر این حقیقت می‌کند که؛ اسلام در طول زمان پیوسته باید تکامل پیدا کند و به این دلیل باید این اسلام را تغذیه کرد و تا زمانی که ما نتوانیم آن را به مانند یک ارگانسیم تغذیه کنیم، امکان رشد برای او وجود ندارد. در طول زمان و بر حسب شکل تغذیه این اسلام به سه نوع اسلام «دگماتیسم و انطباقی و تطبیقی» تقسیم شده است؛

الف- اسلام دگماتیسم عبارت است از اسلامی که هیچ گونه «تبادل متابولیسمی» با محیط ندارد و با عصر و با جامعه ائی که در آن زندگی می‌کند «تبادل دیتائی» انجام می‌دهد.

ب- اسلام انطباقی عبارت است از اسلامی که مواد موضوع تغذیه خود را بیرون از خود دریافت می‌کند که در دو شکل:

۱ - اسلام انطباقی مواد موضوع تغذیه خود را از علوم طبیعی می‌گیرد، مثل مهندس مهدی بازرگان جوان (نه مهندس مهدی بازرگان پیر که اسلامش اسلام دگماتیسم کلامی بود).

۲ - اسلام انطباقی که مواد موضوع تغذیه خود را از علوم انسانی و اجتماعی می‌گیرد، مثل مهندس محمد حنیف نژاد.

ج- اسلام تطبیقی که مواد موضوع تغذیه خود را از چشمه درونی خود می‌گیرد (کان قندم نیستان شکر - هم زمن می‌روید هم می‌خورم - مولوی) البته این به معنای این نیست که اسلام تطبیقی نیاز به مواد خام بیرونی ندارد که شامل شناخت عصر و جامعه خود باشد، بلکه بالعکس این موضوع تبیین کننده این حقیقت می‌باشد که «در اسلام تطبیقی آنچه از بیرون گرفته شود به صورت مواد خامی در می‌آید که در دستگاه اسلام وحی پرورده می‌گردد» در صورتی که گفته شد در اسلام انطباقی (در کتاب - باد و باران و ذره بی انتها- از بازرگان و یا در کتاب - تبیین جهان- از مسعود رجوی و کتاب - شناخت- از حنیف نژاد ...) دیدیم که این «مواد برونی به صورت مواد پرورده و آماده» در ساختار اسلام به کار گرفته می‌شود.

● اسلام تطبیقی بر مبنای منبع تغذیه درونی و برونی خود به دو شکل تقسیم می‌شود؛ اسلام تطبیقی اقبال که اسلام تطبیقی معرفت شناسانه می‌باشد و منابع برونی آن به سه منبع «طبیعت و تاریخ و وحی» متکی است و منبع درونی آن «عقل استقرانی» می‌باشد، در صورتی که اسلام تطبیقی تاریخی یا جامعه شناسانه شریعتی دارای منبع بیرونی «عقلانیت انسان» است (که در اشکال مختلف آن اعم از عقلانیت علمی و عقلانیت فلسفی و عقلانیت عرفانی و عقلانیت دیالکتیکی و عقلانیت سوسیالیستی و... می‌تواند وسعت بگیرد)، اما منبع درونی اسلام تطبیقی شریعتی را «قرآن یا وحی نبوی و نهج البلاغه و شخصیت و گفتار و رفتار و کردار و متدولوژی پیامبر اسلام» تشکیل می‌دهد.

● اسلام فقاهتی حوزه و اسلام فلسفه ارسطویی فلاسفه مسلمان و اسلام کلامی اشاعره و اسلام تصوفی صوفیان مسلمان که همگی آن‌ها بر «ماهیت مقدم ثابت» پای می‌فشارند که این ماهیت ثابت و لایتغیر آن‌ها از «طبیعت اسلام یا ذاتیات یا جوهر اسلام» تشکیل می‌شود.

● وجود آرایش و پیرایش در اسلام‌های گوناگون بستگی به نوع بر خورد این اسلام‌ها با موضوع «وجود و ماهیت اسلام» دارد، تمامی اسلام‌هایی که به «ثبوت مقدم بر ماهیت» قائل اند هر گونه فزونی که برای این اسلام ایجاد کنند یک فزونی آرایشی خواهد بود (مثل فزونی و رشد برف انباری که فقه حوزه یا فلسفه ارسطویی و افلاطونی در طول چهارده قرن گذشته در میان فلاسفه مسلمان پیدا کرده‌اند) اما تمامی اسلام‌هایی که معتقد به «تقدم وجود اسلام بر ماهیت آن» می‌باشند هرگونه رشدی که در اسلام ایجاد کنند، رشد پیرایشی نام می‌گیرد، مانند اقبال و شریعتی.

● از نظر شریعتی «انسان طبیعت ثابت ندارد و تاریخ دارد»، و «اسلام نیز ماهیت ثابت ندارد و تاریخ دارد» این دو جمله تبیین کننده زیربنای نظری تمامی اندیشه شریعتی می‌باشد، به عبارت دیگر کلید فهم اندیشه شریعتی در گرو فهم این دو جمله می‌باشد و ما تا زمانی که عظمت تئوریک آن را فهم نکنیم، هر برداشتی که از اندیشه به دست آوریم، می‌تواند یک برداشت انحرافی باشد! (برعکس تمامی اندیش مندان گذشته مسلمانان اعم از اندیشه فلسفی ارسطویی و اندیشه فلسفی افلاطونی و اندیشه فقهای حوزه و اندیشه جزمی متکلمین مسلمان و اندیشه صوفیان اشعری مذهب که همه آن‌ها معتقد به طبیعت ثابت برای انسان بودند از علامه طباطبائی و مرتضی مطهری و ملاصدرا و شیخ هادی سبزواری گرفته تا ابن سینا و ابن رشد و...).

● بر پایه نظریه شریعتی تاریخی بودن اسلام ملتزم دو اصل پیش فرض می‌باشد: اول - اصل تکامل همیشگی تئوریک اسلام بر پایه دو اصل زمان و جامعه. دوم - تدریجی بودن (و غیر دفعی بودن) این تکامل. که همین تدریجی بودن تکامل اسلام می‌طلبد تا به موازات تغییر عصر و تغییر وضعیت تاریخی جامعه، دست به تبیین اسلام شناسی جدید بزنیم که اقدام نشر مستضعفین جهت «نشر درس‌های اسلام شناسی» در شرایط و عصر و زمان فعلی ایران بر مبنای این تئوری می‌باشد.

● طرح نظریه - فطری بودن دین- به توسط مرتضی مطهری در جهت نفی دکترین شریعتی بود مبنی بر این که «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد». او به نیکی می‌دانست که این دکترین اگزستانسیالیستی شریعتی «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد» نفی کننده چهارده قرن حیات اسلام معرفتی (از فلسفه و کلام و فقه و... است که در اشکال مختلف آن) می‌باشد.

● مرتضی مطهری نظریه - فطری بودن دین- را در رد دکترین شریعتی «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد» مطرح کرد و نظریه -اجتهاد فقهی- را در رد دکترین دوم شریعتی یعنی «اسلام ماهیت ثابت ندارد، اسلام تاریخ دارد» مطرح کرد.

● شریعتی در دکترین خود (مانند علامه اقبال لاهوری) موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را مبتنی بر «تاریخی بودن اسلام میدانست و معتقد بود که اسلام ماهیت ثابت ندارد و دارای تکامل تدریجی می‌باشد و آن را باید بر پایه عصر و زمان و جامعه تبیین نمود». چراکه از نظر اقبال و شریعتی وحی نبوی پیامبر اسلام (برعکس وحی انبیاء ابراهیمی و سلف پیامبر اسلام) یک وحی است، که ماهیتش به صورت یک پروسس تدریجی (نه دفعی) در طول زمان و تا آخر تاریخ به صورت پیوسته در حال شکل گرفتن می‌باشد (که این موضوع عکس دیدگاه پیامبران سلفش می‌باشد، چراکه وحی آن‌ها دیگر «دینامیزم درونی جهت تکامل تدریجی» نداشت، لذا قطعا این ادیان می‌بایست تعویض گردند و دین کامل‌تری جایگزین آن‌ها بشود) در صورتی که اسلام به علت «مکانیزم ساختار تاریخی» که دارد دائما خود را نو می‌کند و همین علت رمز «ختم نبوت پیامبر اسلام» می‌باشد.

● علامه محمد اقبال لاهوری چرا به وحی پیامبران قبل از پیامبر اسلام «مرحله غریزه وحی» می‌نامد اما وحی نبوی پیامبر اسلام را «وحی عقلانی» می‌داند؟ چراکه در «وحی غریزی» پیامبران ماقبل (پیامبر اسلام) وحی به صورت یک پکیج تدوین یافته و خارج از اراده انسان و جامعه انسانی و در شکل دفعی برای بشر فرستاده شده است، اما در «وحی نبوی» پیامبر اسلام وحی از شکل سیستم بسته خارج می‌شود و صورت سیستم باز پیدا می‌کند و در بستر تاریخ و جامعه و انسان و شناخت انسان و زمان به عنوان یک فاکتور جاری گشته و وارد عمل می‌شود.

● اقبال و شریعتی متفکرین هستند که در تاریخ اسلام موضوع «تکامل خود اسلام به عنوان یک مکتب» را در دستور کار مسلمین قرار دادند و مهر باطلی بر پایان تز - پایان وحی و پایان قرآن- زدند، از نظر آنها وحی پیامبر در حال ریزش می‌باشد و ریزش آن تا آخر تاریخ ادامه خواهد داشت.

● شریعتی و اقبال هم برای انسان و جامعه و تاریخ معتقد به طبیعت ثابت نبودند و هم برای اسلام هیچ گونه طبیعت ثابتی قائل نیستند، که آنها در همین رابطه «تز اجتهاد در اصول» را مطرح می‌کنند، اما اگر به - طبیعت ثابت در اسلام- معتقد باشید، هرگز نمی‌توانید تز اجتهاد در اصول را مطرح نمایند.

● کارل مارکس در کتاب - تزه‌های فویر باخ- می‌گوید: «تاکنون فلاسفه جهان را تفسیر کرده‌اند اما سخن بر سر تغییر آن می‌باشد» که باعث گردید پارادیم جدیدی در تاریخ تفکر و اندیشه بشر به وجود آورد و نیز شریعتی که می‌گوید: «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد» و «اسلام جوهر و ماهیت ثابت ندارد، اسلام تاریخ دارد» به پارادیم جدیدی در عرصه انسان شناسی و اسلام شناسی و شناخت حرکت انبیاء ابراهیمی مطرح کردند. ▶

ادامه دارد

مولانا نیز در مثنوی راجع به ویژگی ساختار هستی اشعار زیر را آورده است، دفتر اول چاپ نیکلسون- ص ۹۶ در سطر ۱۱ به بعد؛

صد هزاران ضد ضد را می کشد
باز نشان حکم تو بیرون می کشد
از عدمها سوی هستی هر زمان
هست یا رب کاروان در کاروان
باز از هستی روان سوی عدم
می روند این کاروانها دم به دم

و در دفتر اول- ص ۱۵۶ در سطر ۱۷ آورده است که:

کل یوم هو فی شان بخوان
مرو را بیکار و بی فعلی مدان
کمترین کارش به هر روز آن بود
کاو سه لشکر را روانه می کند
لشکری زاصلاب سوی امهات
بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری ز ارحام سوی خاکدان
تا زهر و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل
تا ببیند هر کسی عکس العمل
باز بی شک بیش از آنها می رسد
آن چه از حق سوی جانها می رسد
آن چه از دلها به گلها می رسد

و در دفتر ششم ص ۲۵۲ سطر ۱۹ می خوانیم که:

این جهان جنگ است چون کل بگری
ذره ذره همچو دین با کافری
آن یکی ذره همی پرد به چپ
و آن دگر سوی یمین اندر طلب
ذره ای بالا و آن دیگر نگون
جنگ فعلی هست از جنگ جهان
جنگ فعلی هست از جنگ جهان
ذره ای کاو محو شد در آفتاب
چون زذره محو شد نفس و نفس
رفت از وی جنبش طبع و سکون
در عدم هست ای برادر چون بود
ضد اندر ضد پنهان مندرج
زندگانی آشتی ضدهاست
صلح اضداد است عمر این جهان
ضد ضد را بود هستی کی دهد؟
ضد را با ضد ایناس از کجا؟
این تخالف از چه آید و ز کجا
وز چه زاید وحدت این اضداد را

۲ - پیامبران و تبیین جهان:

پیامبران ابراهیمی برای نیل به اهداف رسالت خود نخستین گامی که بر داشتند عبارت بود از:

«...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - تا فشارها و زنجیرهایی که بر دست و پای انسان قرار گرفته است بزدايند» (سوره اعراف آیه ۱۵۷).

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» - به تحقیق فرستادیم پیامبران خود را با دلایل روشن و کتاب و میزان تا مردم را به قیام برای برپائی قسط و اداری کنند» (سوره حدید آیه ۲۵).

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» - پیامبران خود را به صورت بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا پس از پیامبران مردم دیگر حجت و بهانه‌ای در برابر خداوند نداشته باشند چراکه خداوند حکیم و عزتمند است» (سوره نساء آیه ۱۶۵).
«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» - همانا بر

آنچه می توان گفت شاید پیچیده ترین واژه و اصطلاح در دیسکورس اندیشه انبیاء ابراهیمی و قرآن همین کلمه و اصطلاح «وحي» باشد که قرآن کلا تمامی دستگاه و عامل هدایت کننده هستی (از کهکشانها تا زنبور عسل و انسانها و تا پیام پیامبران) را در این کلمه سه حرفی «واو- ح- ی» خلاصه می کند. کلمه‌ای که از نظر قرآن از آغاز خلقت و تکوین هستی (مانند ایده و روح مطلق هگل) همراه ماده بوده و به فاصله میلیونها سال نوری در بستری به نام تکامل این ماده را گسترش داد و در پیچیده ترین شکل ممکن مهندسی کرد، و آن را هم در روند طولی و هم در روند عرضی هدایت کرده است، وحي تا به امروز پیش آمده است و به موازات پیچیده تر شدن ماده در بستر تکامل، وحي نیز روندی از حرکت ساده به حرکت پیچیده داشته است و شاید درست تر این باشد که بگوئیم؛ «به موازات پیچیده تر شدن وحي بود که ماده توانست در بستر و روند تکامل به پیچیدگی دست پیدا کند». البته صحبت ما در اینجا بر سر تقدم و تأخر زمانی نیست بلکه بر مبنای سه عنصر «ماده و تکامل و هدفداری» است که تفکیک سه مؤلفه «ماده و شدن و هدفداری» امری غیر ممکن می باشد، زیرا فقدان هر یک از سه مؤلفه فوق به مثابه نابودی دو مؤلفه دیگر خواهد بود. بنابراین آرایش این سه مؤلفه به لحاظ ارزشی صورت می گیرد. در همین رابطه از نظر قرآن عنصر «وحي» علاوه بر این که در تمامی فرآیندهای وجودی خودش از آغاز تکوین هستی تا کنون پا به پای ماده پیش آمده است از خود ویژگی های زیر برخوردار بوده است.

۱ - وحي در حوزه ساختاری برای «هدایت گری و تکوین و تکامل ماده» به صورت مکانیکی عمل نکرده است، بلکه بالعکس در تمامی فرآیندهای این شدن «هدایت گری وحي صورت دیالکتیکی» داشته است که این نشان می دهد «هدایت گری وحي از بطن وجودی ماده» نشأت می گیرد.

۲ - هدایت گری وحي با خلق نظم و قانون مندی به توسط نیروهای صورت می گرفته است که قرآن آنها را به نام «ملائک» می خواند. بنابراین هدایت گری ماده توسط وحي در فرآیند طولی و یا در فرآیند عرضی آن بیرون از ماده و صورت مکانیکی نداشته است بلکه در بستر دیالکتیک شدن و با «خلق نظم و قانون و نیروهای وجودی - ملائکه-» صورت می گرفته است.

۳ - گرچه به موازات پیچیدگی در ساختار ماده، پروسس تکامل وحي نیز فرآیند پیچیده شدن پیدا می کرده است، ولی پیچیدگی وحي در قالب نظم و قانون مندی و نیروهای درونی دستگاه سه مؤلفه‌ای «ماده- تکامل- وحي» یا «ماده- شدن- هدفداری» بوده است، که از نظر قرآن به نامهای «شئی و صیرورت و ملائک» خوانده می شود. بخشی از آیات قرآن در این مورد شامل مثال های زیر می شود؛

الف - «...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...» (سوره قصص آیه ۸۸).

ب - «...وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (سوره مائده آیه ۱۸).

ج - «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (سوره قدر آیه ۴).

د - «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره الرحمن آیه ۲۹).

ه - «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...» (سوره نحل آیه ۶۸).

و - «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...» (سوره قصص آیه ۷).

ز - «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» (سوره شوری آیه ۵۲).

ح - «...وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» (سوره فصلت آیه ۱۲).

انگیخت ادیم از هر ملتی پیامبری تا پرستش کنید الله را و دوری گزینید از طاغوت» (سوره نحل آیه ۳۶).

«... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد و با ایشان کتاب را به حق فرستاد تا میان مردم در باب آنچه که اختلاف کرده‌اند حکم کنند» (سوره بقره آیه ۲۱۳).

بنابراین پیامبران در ابتدا کوشیدند تا تبیین جدیدی از جهان و جامعه و انسان و تاریخ ارائه دهند که البته این تبیین از چهار مؤلفه «جهان و جامعه و انسان و تاریخ» را در بستر توحید به انجام می‌رساندند، پیامبران ابراهیمی بدون استثناء از جهان و طبیعت آغاز می‌کردند زیرا آنها معتقد بودند که پدیده شرک (در جهان و در تاریخ و در جامعه و در انسان) یک امر حادث می‌باشد (برعکس پدیده توحید که یک امر قدیم است)، که امر حادث ابتدا از نگاه به جهان و توسط بت و بت پرستی شروع شده است که به این ترتیب بنیان گذاران بت پرستی هرگز معتقد نبودند که بت همان الله و خداوند می‌باشد.

«وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيُقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و اگر از این‌ها سوال کنی که خالق آسمان و زمین کیست خواهند گفت الله پس به آن‌ها بگو حمد از آن خداوند است البته بیشتر آنها نمی‌دانند. (سوره لقمان آیه ۲۵) در همین رابطه آیات ۹ و ۸۷ سوره زخرف و آیه ۳۸ سوره زمر قابل توجه می‌باشد. آن‌ها جایگاه بت‌ها را در حد فرشتگان خداوند می‌دانستند که ربوبیت الهی را تنظیم می‌کردند، و برای همین حتی فرعون خودش را رب می‌دانست و نه الله!

«فَحَشَرَ فَنَادَى - فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» پس فرعون مردم را جمع کرد و خطاب به آن‌ها گفت من رب بزرگ شما هستم. (سوره نازعات آیه ۲۳ و ۲۴).

در این رابطه شریعتی می‌گوید: «در قرآن می‌بینیم که گاهی خدا به معنای رب می‌آید و گاهی به معنای خالق و آنجا که خدا به معنای رب است به معنای آفریننده نیست، که بحث این دو اصلاً از هم جدا است. آن وقتی که خدا به معنای رب است به عنوان مظهر صاحب و مالک است و نه آفریننده. در زبان فارسی هم رب یا خداوند و خداوند گار به معنای صاحب و مالک است در صورتی که آفریننده و آفریدگار به معنای خالق بکار می‌رود» (م آ- ۱۶ صفحه ۱۲۸). شریعتی در ادامه مباحث دیگر می‌گوید: «تصور می‌کنیم که فرعون ادعای خدائی کرده است در حالی که فرعون و نمرود و امثال آنان بدان معنی که ما معتقدیم ادعای خدائی نکرده‌اند و نگفته‌اند که مثلاً ما زمین و آسمان را ساخته‌ایم یا در خلقت شریک او هستیم، فراعنه خودشان را خالق یک قسمت از زمین یا آسمان‌ها نمی‌دانستند، حتی به خدا و خدایان معتقد بودند. اینان تنها کاری که کردند خودشان را صاحب و مالک مردم نشان دادند. فرعون می‌گفت؛ سرنوشت مردم در دست من است. اراده من است که حکومت می‌کند. روزی مردم و ذلت و عزتشان در دست من است و بدین وسیله اینان به اصطلاح قرآن تکبر کردند که هر کس به خاطر قدرت و علم و ثروت و نژاد و... تکبر بورزد و خود را از دیگران بزرگتر نشان دهد یا اراده خود را بر خلق تحمیل کند و میل خود را بر حکومت براند، ادعای خدائی کرده است و هرکه آن وضع را بپذیرد شرک آورده است، زیرا حکومت مطلقه و اراده مطلقه و تکبر و قدرت و تسلط و تملک در انحصار خدا است. «موحد» جز در برابر او تسلیم نیست و معنی اسلام همین است. فرعون به ملت خود می‌گوید: «... أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» در اینجا رب به معنای آفریننده نیست بلکه به معنای صاحب و آقا و خواجه و مالک و مربی است؛ و فحواي کلام این است که - من مالک و صاحب اختیار - شما هستم و شما را هر جور که خود بخواهم و ببیندیشم بار می‌آورم، (نه آن طور که خدا می‌خواهد یا خلق می‌اندیشد) و شما برده و رعیت من هستید» (م آ- ۳۰ صفحه ۹۴).

بنا بر این انبیاء ابراهیمی برای مبارزه با بت پرستی، به شرک زدائی از

جهان و وجود می‌پرداختند که البته این حرکت در یک کانتکس منفی و یا مبارزه نفی‌انی انجام نمی‌گرفته است، مبارزه انبیاء ابراهیمی جهت شرک زدائی دارای دو مؤلفه است؛ یعنی از یک طرف می‌کوشیدند تا توسط تبیین جدید از جهان بینی توحیدی «جهان را بر محور الله» تفسیر کنند (که این مرحله از حرکت انبیاء به مراتب بیش از مبارزه مستقیم با بت پرستی آن‌ها دارای ارزش بوده است). پیامبران با تبیین جدید از جهان «هسته توحید» را به صورت نظری و بر پایه شرک زدائی از جهان مطرح می‌نمودند و سپس با تکیه بر این هسته سخت که بوجود آمده است سعی می‌کردند تا توحید را از تفسیر جهان به سمت تبیین تاریخ و جامعه و انسان هدایت کنند! پیامبران از طرف دیگر در این پروسس با بت و بت پرستی نیز مبارزه می‌کردند. از دیدگاه قرآن ابراهیم خلیل (که بنیانگذار پروژه عظیم «توحید» در تاریخ بشر و در تاریخ انبیاء بوده است) قبل از شروع هر حرکتی ابتدا به تبیین جدید از جهان پرداخت؛

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ - فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ - فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ - إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و این چنین به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دهیم برای این که از یقین کنندگان گردد- پس همین که شب او را پوشانید ستاره‌ای دید و گفت؛ این پروردگار من است سپس همین که آن ستاره افول کرد گفت من غروب کنندگان را دوست ندارم- پس از آن وقتی که ماه را دید که طلوع کرد گفت؛ این پروردگار من است سپس ماه که غروب کرد گفت؛ اگر پروردگار من مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود- پس از آن که خورشید طلوع کرد گفت؛ این پروردگار من است، این بزرگتر است پس آن گاه که خورشید غروب کرد گفت؛ ای قوم من از آنچه شریک خدا قرار دهم بیزارم- من رو آوردم به کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است در حالی که بر حق هستم و از مشرکان نیستم. (سوره انعام آیات ۷۵ تا ۷۹).

ابراهیم بعد از تبیین توحیدی از جهان بود که کوشید تا توحید وجود را به سمت جامعه و انسان و جهان تسری بدهد و از اینجا بود که مبارزه ابراهیم آغاز شد، او برای آن که بتواند این پروژه را برای انبیاء و انسان‌های آینده به صورت تاریخی در آورد، آن را به صورت سمبلیک در حج به نمایش گذاشت تا «پروژه توحید وجودی» ماندگار شود و توحید اجتماعی و توحید انسانی و توحید تاریخی را به عنوان یک پروسس آموزشی در آورد و برای همین پروژه حج دارای اعمال متفاوتی می‌باشد که عبارتند از ۱- طواف. ۲- سعی. ۳- وقوف. ۴- رمی. ۵- قربانی. عمل طواف در راستای تبیین؛ «وجود و حول محور الله می‌باشد و رمی تبیین توحیدی جامعه می‌باشد و قربانی تبیین توحیدی انسان است و وقوف، عرفات، مشعر و منی نیز تبیین توحیدی تاریخ» است.

۳ - پیامبر اسلام و تبیین توحیدی از جهان:

آن چنان که سنت تمام پیامبران ابراهیمی بوده است (که از آغاز حرکت خود در دنیای شرک آلودی که مبعوث می‌شدند با سلاح توحید به جنگ شرک بروند) جهت شرک زدائی از جامعه بشریت می‌کوشیدند تا ابتدا از جهان شروع بکنند و با تبیین توحیدی از وجود حول محور «الله» خدای عالم» شرک حاکم بر جهان را که از نظر پیامبران امری حادث بوده است که با ایجاد بت سازی و بت پرستی برای قدرت‌های سه گانه اجتماعی می‌کوشیدند تا در عرصه ربوبیت و نه الوهیت برای خداوند شریک ایجاد کنند تا از این طریق صاحبان قدرت نیز بتوانند حاکمیت خود را بر قدرت‌های سه گانه - زر و زور و تزویر- یا قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت مذهبی توجیه آسمانی کنند، زائل کنند. پیامبر اسلام

هم در آغاز بعثت خود در حرا از طرف وحی امر به این مهم می‌شود (به عبارت دیگر شروع بعثت پیامبر در حرا امر به تبیین نو از جهان است) چراکه از نگاه تمامی مورخین اسلامی و تمامی مفسرین قرآن بعثت پیامبر با پنج آیه اول سوره علق شروع شده است؛

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - به نام خداوندی که رحمان همگان و رحیم مومنان می‌باشد- ای پیامبر؛ به خوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید- و انسان را از علق آفرید- بخوان که پروردگار تو از هر کریمی کریمتر است- کسی است که به وسیله قلم تعلیم کرد- و آموخت به آدمی آنچه را که نمی‌دانست.»

آنچه در این آیات و در شروع بعثت پیامبر اسلام به شدت جلب توجه می‌کند اعلام تکلیف برای او جهت خواندن ربوبیت پروردگار است. سوال مهمی که در این رابطه مطرح می‌شود آن که "امر اقرأ" برای خواندن چه بوده است؟ آیا چنان که بعضی مفسرین قرآن از آغاز مطرح کرده‌اند؛ جبریل از بیرون و در برابر چشم پیامبر یک متن مکتوب قرآن را قرار داده بود و به پیامبر اسلام امر می‌کرده است که این متن مکتوب را بخواند؟ و پیامبر در پاسخ او می‌گفت که "ما انا بقاری" من خواندن نمی‌دانم و تا سه بار این عمل را انجام داده و در بار سوم گفته «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...»

شکی نیست که این گونه تفسیر از آیات دلالت بر اعتقاد فرد به وحی مکانیکی می‌کند که مطابق آن؛

اولا- ملانکه یعنی نیروهای عمل کننده در این جهان از نظر این‌ها موجوداتی هستند با مشخصه و شاکله انسانی که خارج از وجود این جهان از طرف پروردگار بر انسان و بر جهان حکومت می‌کنند.

ثانیا- از نظر بخشی از مفسرین پیامبر اسلام در همان غار حرا و در همان شب بعثت توسط در آغوش گرفتن جبرئیل خواندن و نوشتن متن‌های عربی را آموخته است، در صورتی که به گواه همه مورخین پیامبر اسلام تا پایان عمر حتی نام خودش را هم نمی‌توانسته بخواند و بنویسد و شاهد این مطلب هم - صلح نامه حدیبیه- می‌باشد که در سال ششم هجری یعنی تقریباً ۲۰ سال بعد از بعثت پیامبر اسلام (که به گواه مورخین این صلح نامه توسط امام علی نوشته شد) و در زمانی که مشرکین با متن محمد رسول الله در این صلح نامه توسط امام علی مخالفت کردند و گفتند که؛ باید به جای محمد رسول الله محمد بن عبد الله نوشته شود، پیامبر از امام علی خواست تا کلمه محمد رسول الله را به او نشان دهد و بعد خود پیامبر با خیس کردن انگشت خودش توسط آب دهانش کلمه محمد رسول الله را پاک کرد و به امام علی فرمود که بنویس محمد ابن عبد الله، این موضوع به وضوح نشان می‌دهد که پیامبر اسلام حتی ۲۰ سال بعد از بعثت هم خواندن و نوشتن را نمی‌دانسته است.

ثالثا- وحی از نظر بعضی مفسرین یک متن مکتوب بوده که جبرئیل در برابر چشمان پیامبر اسلام قرار می‌داده است و پیامبر اسلام را موظف به خواندن آن می‌کرده و خود پیامبر اسلام هیچ نقشی در ساختن این وحی تاریخی نداشته است و تنها نقش او خواندن یک متن عربی بود که به صورت نامرئی جبرئیل در برابر چشمان او قرار می‌داده است و او توسط فشارهایی که در شب بعثت توسط جبرئیل بر سینه پیامبر وارد کرده بود، قدرت آن را پیدا کرد که بتواند اینگونه متن‌های عربی جبرئیل را بخواند.

اما از نظر علامه اقبال لاهوری نزول وحی بر محمد دارای ویژگی دیگری است، او می‌گوید که؛ وحی محمد یک تجربه باطنی بوده که پیامبر اسلام در بستر یک خودسازی چندین ساله و پر مشقت توانسته بود به آن مرحله از اعتلای وجودی دست یابد که توان جذب وحی را از طریق وجود خودش پیدا کند. در صورتی که مهندسی این جهان و وجود یک مهندسی

۱. بنابراین تشریح مکانیکی وحی و معراج پیامبر که گفته می‌شود که؛ محمد را

ارگانیک و دیالکتیکی می‌باشد نه یک مهندسی سلطانی و مکانیکی! از نظر ما پیامبر اسلام در تمام حیات ۲۳ ساله خود بیش از یک معجزه نداشت و آن معجزه هم فقط قرآن بود! که محمد توانست قرآن را از طریق تجربه باطنی و وجودی و در بستر معماری تاریخی حرکت خود حاصل نماید، این بازیگری پیامبر اسلام در استادیوم وحی بود که توانسته است در طول ۲۳ سال آن «وحی و قرآن» را از صورت متن و حالت مکانیکی خارج کند و به صورت «وحی تاریخی و ارگانیکی و دیالکتیکی» در آورد، تا وحی در آینده توان زندگی و هدایت‌گری داشته باشد و از صورت کتاب قبرستان و ختم و خواندن بر مردها به صورت کتابی در آید که در آینده از پتانسیل راهبری جامعه انسانی برخوردار باشد!

بر خلاف آنچه که مفسرین قرآن تا کنون گفته‌اند "اقْرَأْ" دلالت و اشاره بر اینگونه نوشته‌های مکانیکی نمی‌کند که جبرئیل به صورت لوحی آن را در برابر چشم پیامبر اسلام قرار داده باشد، سوالی که در اینجا مطرح می‌شود آن که؛ اگر مفعول فعل "امر اقرأ" آن نوشته مکانیکی نیست، پس مفعول فعل "اقْرَأْ" در این آیه چه می‌باشد؟ برای ارائه پاسخ به این سوال باید توجه داشته باشیم که مفعول در آیه "اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ" خود "رَبِّكَ" می‌باشد و چون ربک از جمله صفات پروردگار است که دلالت بر مدیریت هستی و وجود می‌کند، بنا براین "باسم رب" خواندنی نیست بلکه اسم رب به صورت «وجود عینی این جهان» می‌باشد که پیامبر اسلام مکلف به خواندن آن می‌شود، و فوقا مطرح کردیم اگر خواندن وجود جهان همان تبیین جدیدی از جهان می‌باشد که پیامبر اسلام در این آیات و در سر آغاز بعثت خود امر به آن می‌شود، پس در زمانی که در غار حرا این آیات نزول کرد هیچ نوشته‌ای در برابر چشم پیامبر و توسط هیچ کس قرار نگرفته است و آنچه پیامبر با این آیات اعلام می‌کند؛ «درک ارگانیک از وحی توسط تجربه باطنی و در راستای باز خوانی از این جهان عینی به توسط تبیین توحیدی از آن است» که بر محور الله و در راستای سلسله ابراهیم خلیل می‌باشد. پیامبر اکرم معتقد بود تا بوسیله آن بتواند نخستین هسته وجودی توحید را جهت حرکت خود و برای شرک زدائی از چهره جهان و چهره جامعه و چهره انسان و چهره تاریخ بر دارد. "خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ" خلق کرد انسان را از علق (العلق مصدر علق - بکسر لام- به معنای آویختن و آویختگی می‌باشد). ▶

ادامه دارد

سوار یک مرکبی بنام براق کردند و او را در آسمان‌ها و کرات سماوی گردش دادند و یا تشریح مکانیکی شق القمر که گفته می‌شود، پیامبری که حتی در برابر کسوف خورشید در زمان مرگ پسرش ابراهیم که مردم به رسم اعلام معجزه می‌خواستند آن را منتسب به پیامبر اسلام بکنند، او اعتراض می‌کند و با فریاد بر سر مردم اعلام می‌کند که کسوف خورشید ربطی به من و فرزند من ندارد، و یا این که پیامبر کره ماه را در آسمان به دو نیم تقسیم کرد و سپس کره ماه دو نیم شده را از آسمان به زمین کشید و آن کره گول پیکر که میلیون‌ها تن وزن دارد به دور گردن خود انداخت، که این تفاسیر برای آن است که مفسرین می‌خواهند وجود و جهان را به صورت مکانیکی تفسیر و تبیین کنند.